



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



حسن عرفان

زبان آگاہی

پیامبر (ص) و امامان علیہم السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زبان آگاهی پیامبر و امامان

نویسنده:

حسن عرفان

ناشر چاپی:

دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	زبان آگاهی پیامبر و امامان
۷	مشخصات کتاب
۷	گفتنی های نخستین
۸	تصریح به زبان آگاهی برخی از پیامبران پیشین در روایات
۸	زبان آگاهی پیامبر اکرم
۹	زبان آگاهی امامان در روایات
۱۱	حجت خدا باید زبان آگاه باشد
۱۲	زبان آگاهی، پرتوی از دانش بی کران امامان
۱۳	مکالمه ها
۱۳	اشاره
۱۴	به زبان فارسی
۱۵	به زبان چینی
۱۸	به زبان هندی
۱۸	به زبان سندی
۱۹	به زبان اهل نوبه
۱۹	زبان زطی
۲۰	به زبان یونانی
۲۰	به زبان عبرانی (عبری)
۲۱	به زبان رومی
۲۲	به زبان حبشی
۲۳	به زبان ترکی
۲۳	پاورقی

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۲۸

زبان آگاهی پیامبر و امامان

مشخصات کتاب

سرشناسه: عرفان حسن - ۱۳۳۶

عنوان و نام پدیدآور: زبان آگاهی پیامبر و امامان تألیف حسن عرفان
مشخصات نشر: تهران دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری: ص ۹۸

شابک: ۹۶۴-۷۰۹۸-۱۳-۸۴۰۰۰-۱۳-۷۰۹۸-۹۶۴؛ ۸۴۰۰۰-۱۳-۷۰۹۸-۱۳-۸۴۰۰۰-۱۳-۷۰۹۸-۹۶۴

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی **Knowing Languages Prophet and Amams**

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: ائمه اثنی عشر -- علم -- زبان

موضوع: محمد(ص)، پیامبر اسلام ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق -- علم

رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۳۴ع/۲۴ز ۱۳۸۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۱۸۹۲۱

گفتنی های نخستین

هر زبانی میراث دار احساس ها، دانش ها، بینش ها، روش ها و پیشینه صاحبان آن زبان است. زبان آگاهی و توان دریافت مفاهیم زبان های دیگر و برگردان آن، تنها راه انتقال و تبادل اندیشه ها، فرهنگ ها، تمدن ها و ضروری ترین راه برای تفاهم بین انسان ها است. فرهنگ بشری به زبان ها و لغات گونه گونه شکل یافته، تدوین گشته و رشد کرده است و به همین شکل فرهنگ آسمان بنیاد وحی، گنجینه شده است. بنابراین، بنیادی ترین راه دریافت این فرهنگ ها زبان آگاهی است. ملتی که کم تر زبان ها را بشناسد، از فرهنگ و تمدن بشری بیشتر دور می ماند و در ارائه پیام ها و مفاهیم خویش به دیگران، ناتوان تر است. اکنون گرچه پدیده های مختلف هنری و تصویری در نشان دادن اندیشه ها و احساس ها کاربرد فرا ملیتی دارد و گرچه هم دلی از هم زبانی بهتر است، لیکن برگردان درست و گویای یک فرهنگ یا یک مکتب و ارائه توان مند و پویای ره یافت های آن، بدون زبان آوری و زبان فهمی ممکن نیست. روح فکر پرور، فرهنگ ساز و تمدن آفرین اسلام نیز بستر مناسبی برای مترجمان فکرها و فرهنگ های بیگانه پدید آورد و از سوی دیگر فرهنگ اسلامی را در میان ملل دیگر گستراند. بدین گونه است که تمدن های بزرگ و فرهنگ های غنی و جهان گیر، پیوسته وام دار مترجمان و زبان شناسان بوده اند. با توجه به این همه، زبان آگاهی یکی از ارزشمندترین دانش هاست. بی تردید در قلمرو دین اسلام، که رسالت جهانی و جاودانی دارد و همه ملل، مخاطب آنند، این زبان آگاهی یک ضرورت تبلیغی و دینی و ارتباطی پیدا می کند. در این نوشته با ارائه پژوهش های گوناگون، نشان داده می شود که پیامبر اکرم(ص) و امامان(ع) توان فهمیدن لغات گوناگون و سخن گفتن و نوشتن به همه زبان ها و گویش ها را داشتند، چه زبان هایی که تا کنون شناخته شده و چه زبان هایی که ناشناخته مانده است. این ادعا با ادله بسیار استوار و انکار ناپذیر، اثبات گردیده است. واقعیت های بی شمار تاریخی نشان می دهد که آنان، به زبان های رومی، سندی، چینی، خزری، فارسی، حبشی، هندی، ترکی، عبری، سیرانی و تبّطی، سقّلی، یونانی، آفریقایی و... سخن گفته اند، نامه نگار شده اند یا متون کتاب های مذهبی پیشینیان را به همان زبان ها قرائت کرده

اند.

تصریح به زبان آگاهی برخی از پیامبران پیشین در روایات

در معارف اسلامی به زبان آگاهی برخی از پیامبران تصریح شده است؛ مثلاً در قرآن کریم می‌خوانیم: «قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم؛ [۱] (یوسف) گفت: مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار، بی تردید من پاسداری دانا هستم.» امام صادق (ع) در تفسیر این آیه فرموده‌اند: «قال حفیظ بما تحت یدئ علیم بکل لسان؛ [۲] من آنچه را در قلمرو مدیریت خویش دارم پاس می‌دارم و به همه زبان‌ها آگاهم.» علامه مجلسی (ره) به نقل از عرائس آورده‌اند: با این که حضرت یوسف (ع) در آن هنگام تنها سی بهار از روزگارش سپری شده بود به زبان‌های گوناگون سخن می‌گفت. [۳]. و درباره حضرت سلیمان، از قول امام صادق (ع) چنین نقل شده است: «اعطی سلیمان بن داود (ع) مع علمه معرفة المنطق بکل لسان ومعرفة اللغات ومنطق الطیر والبهائم والسباع فکان اذا شاهد الحروب تکلم بالفارسیة واذا قعد لعماله وجنوده واهل مملکته تکلم بالرومیة فاذا خلا مع نسائه تکلم بالسریانیة والنبطیة واذا قام فی محرابه لمناجاة ربّه تکلم بالعربیة واذا جلس للوفود والخصماء تکلم بالعبرانیة؛ [۴] افزون بر دانش سلیمان، پسر داود، به او معرفت گفتار با هر زبان و هر لغت و معرفت گفتار با پرندگان، حیوانات و درندگان داده شده بود. او هر گاه در میدان‌های جنگ حضور می‌یافت، به پارسی سخن می‌گفت و آن گاه که به فرمان‌روایی برای کارگران، سپاهیان و مردم می‌نشست به زبان رومی حرف می‌یزد و زمانی که با همسرانش خلوت داشت به زبان سیرانی و ببطی تکلم می‌کرد و وقتی در محرابش به نیایش برمی‌خاست، زبان به عربی می‌گشود و آن هنگام که با میهمانان و دشمنان، سخن می‌گفت، سخن گفتنش عبرانی بود.» پرسیدم از آن کسی که برهان دانست کان کیست که او حقیقت جان دانست بگشاد زبان و گفت ای آصف رای این منطق طیر است، سلیمان دانست [۵] در قرآن کریم آمده است: وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم؛ [۶] و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا (حقایق را) برای آنان بیان کند. علامه طباطبایی در تفسیر این آیه نوشته‌اند: مقصود از فرستادن پیامبر، به زبان قومش این است که: آن پیامبر با زبان قومی که نَسَباً از آنان بود (زبان مادری و قومی) سخن می‌گفت، برای این که خداوند متعال به هجرت لوط (ع) از کَلَدَه که سیرانی زبان بودند به مؤتفکات که زبانشان عبرانی بود تصریح کرده است. و در چند آیه آن‌ها را قوم لوط خوانده است. [۷]. از این تفسیر، زبان آگاهی حضرت لوط نیز به دست می‌آید. علامه طباطبایی سپس می‌افزاید: اما پیامبران اولوالعزم که برای بیشتر از یک امت فرستاده شده‌اند، اقوام دیگر ناهم زبانشان را به راه خدا فرا می‌خوانده‌اند، به دلیل دعوت حضرت ابراهیم (ع) از اعراب حجاز به حج و فراخواندن موسی (ع) فرعون و قومش را به سوی ایمان و دعوت‌های فراگیر و عمومی پیامبر اکرم (ص) قرآن که دارای دعوت‌هایی از یهود، نصاری و جز آنهاست، پذیرفتگی ایمان آن اقوام را بیان می‌کند. همین‌طور فراگیر بودن دعوت حضرت نوح از آن استفاده می‌شود. [۸].

زبان آگاهی پیامبر اکرم

بر اساس روایات و واقعیت‌های تاریخی و سنگ پایه‌های عقلی و اعتقادی، پیامبر اکرم (ص) آگاه به همه زبان‌ها بوده‌اند و توان نوشتن به همه زبان‌ها را داشته‌اند. صفار [۹] در کتاب بصائر الدرجات که از نخستین کتاب‌های روایی ماست و در عصر امامان (ع) تدوین شده، بابی دارد با عنوان «باب فی ان رسول الله (ص) کان یقرء ویکتب بکل لسان.» [۱۰]. این باب درباره سخن گفتن و نوشتن پیامبر اکرم (ص) به همه زبان‌هاست. در این باره روایات صریح و استواری داریم از جمله: یک. حدثنا احمد بن محمد عن ابی عبدالله البرقی عن جعفر بن محمد الصوفی قال: سألت ابا جعفر محمد بن علی الرضا (ع) وقلت له: یا بن رسول الله، لم سمی النبی الامی. قال: ما یقول الناس؟ قال: قلت له: جعلت فداک یزعمون انما سمی النبی الامی لانه لم یکتب فقال: کذبوا علیهم لعنة الله انی

يكون ذلك والله تبارك وتعالى يقول في محكم كتابه: «هو الذي بعث في الاميين رسولا منهم يتلو عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة» فكيف كان يعلمهم ما لا يحسن والله لقد كان رسول الله (ص) يقرأ ويكتب باثنين وسبعين [۱۱] لسانا وانما سمى الامي لانه كان من اهل مكه ومكه من امهات القرى وذلك قول الله تعالى في كتابه: «لتنذر ام القرى ومن حولها» [۱۲]. جعفر بن محمد صوفی گفت: «از امام جواد (ع) پرسیدم: ای فرزند رسول خدا (ص)! چرا پیامبر، «أمی» نامیده شده است؟ حضرت فرمود: مردم چه می گویند؟ گفتم: فدایت شوم مردم می پندارند که پیامبر، «أمی» نامیده شده است چون چیزی نوشت. حضرت فرمود: دروغ پنداشته اند، لعنت خدا بر آنها باد! چگونه می شود این سخن درست باشد، با این که خدای والا و برین در کتاب استوار خویش می گوید: «او در میان امیون، پیامبری از خودشان برانگیخت. آن پیامبر، آیاتش را بر آنان می خواند و مهدبشان می کند و کتاب و حکمت بدیشان می آموزد.» [۱۳] اکنون چگونه می تواند پیاموزد چیزی را که نیک نمی دانند؟ به خدا سوگند، پیامبر خدا (ص) با هفتاد و دو زبان می خواند و می نوشت و «أمی» نامیده شده است! چون او از اهل مکه بود و مکه، از «امهات قرا» است. خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: «لتنذر ام القرى ومنحولها» [۱۴] تا بیم دهی مردم ام القرى (مکه) و آنان را که در کرانه های آن زیست می کنند. دو. در قرآن کریم آمده است: «واوحى الى هذا القرآن لأنذرکم به ومن بلغ» [۱۵] و این قرآن بر من وحی شده است تا شما و هر کس را که این پیام به او برسد، بیم دهم. امام صادق (ع) در تفسیر این آیه فرمودند: «بکل لسان» [۱۶] من شما و هر کس را که این پیام به او برسد، با همه زبان ها بیم می دهم. و در روایت دیگری امام صادق (ع) در وصف رسول خدا (ص) فرمودند: «ویخاطب کل قوم بألسنتهم» [۱۷] با هر قومی به زبان خودشان سخن می گفت. سه. در حدیث دیگری آمده است: عن ابی ذر الغفاری قال: والله الذی لا اله الا هو، ما مات ابوطالب حتى أسلم بلسان الحبشه وقال لرسول الله (ص): أتفقه الحبشه؟ قال: یا عم ان الله علمنى جميع الکلام. قال: یا محمد! اسدان لمصافقا لها لاهها، یعنی أشهد مخلصاً لا اله الا الله. فبکی رسول الله (ص) وقال: ان الله اقر عینی بأبى طالب» [۱۸]. ابوذر گفت: سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست. حضرت ابو طالب پیش از مرگش به زبان حبشه، ایمان آورد. از پیامبر اکرم (ص) پرسید: زبان حبشه را می دانی. فرمود: خداوند، همه زبان ها را به من آموخته است. حضرت ابو طالب گفت: شهادت می دهم از روی اخلاص و یقین که نیست مستحق عبادتی مگر خدای رب العالمین. آن گاه پیامبر اکرم (ص) گریست و فرمود: خداوند، چشمم را به ابو طالب روشن ساخت. «باید بگویم: جمله ای که با «یا محمد» آغاز شده است، به زبان حبشی است. [۱۹]. زبان آگاهی پیامبر اکرم (ص) چنان مشهور بوده است که درباره سیره و ویژگی های آن حضرت گفته اند: «کان ینطق بلغات کثیره» [۲۰] به زبان های گوناگون سخن می گفت. «گفتنی است درباره خواندن و نوشتن آن حضرت، امام صادق (ع) فرمودند: «ان النبی (ص) کان یقرأ ویکتب ویقرأ ما لم یکتب» [۲۱]. بی تردید پیامبر اکرم (ص) می خواندند و می نوشتند و چیزی را خودشان نوشته بودند، قرائت می کردند. (یا چیزی را که نوشته نشده بود می خواندند.) با سندهای استوار و تردید ناپذیر از شیعه و سنی نقل شده است که پیامبر اکرم (ص) در واپسین لحظات زندگی خویش فرمودند: «إئتونی بدواة وکتف أکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابدا» [۲۲] دوات و استخوان کتفی بیاورید تا نوشته ای بنگارم که هیچ گاه پس از آن، گمراه نشید. «تعبیر روشن «أکتب لکم» دلالت بر نگاهستن خود پیامبر اکرم (ص) دارد. بنا براین، آیه چهل و هشت سوره عنکبوت که خطاب به پیامبر خدا (ص) می گوید: تو پیش از این نمی خواندی و نمی نوشتی، در ارتباط با زندگی پیامبر اکرم (ص) پیش از بعثت است. [۲۳] و چه زیبا گفت جامی: ازو شد عقل کل دانا زهی امی ناخوانا که خواند ابحد، ابراهیم و آدم در دبستانش

زبان آگاهی امامان در روایات

امیرالمؤمنین، علی (ع) فرمودند: انی لأسمع کل قوم الجبارین والمنافقین بلغاتهم» [۲۴]. بی شک من پیام را به گوش همه اقوام ستم گر و منافق، با زبان خودشان می رسانم. در برخی از روایات یکی از نشانه های شناخت امام معصوم (ع) سخن گویی به همه زبان ها

ذکر شده است: یک. عن ابی الجارود قال: سألت ابا جعفر الباقر (ع) بم یعرف الامام؟ قال: بخصال: اولها نص من الله تبارک و تعالی علیه ونصبه علماً للناس حتی یكون علیهم حجة لان رسول الله (ص) نصب علیاً وعرفه الناس باسمه وعینه وكذلك الأئمة (ع) ینصب الاول الثانی وان یسأل فیجیب وان یسکت عنه فیبدی ویخبر الناس بما یكون فی غد ویکلم الناس بكل لسان ولغة. [۲۵]. ابو جارود گفت: از امام باقر (ع) پرسیدم: امام به چه چیزی شناخته می شود؟ فرمود: به خصلت هایی؛ خصلت نخست این است که بر امامت او باید نصیبی از جانب خداوند متعال باشد و خداوند او را به عنوان نشانه برای مردم بگمارد تا بر آنان حجت گردد. رسول خدا (ص)، علی (ع) را به امامت برگماشت و او را با نام، به مردم معرفی کرد و مشخص ساخت. همین گونه امام اول، امام دوم را به امامت می گمارد. (امام جلوتر، امام پس از خویش را) و امام باید به پرسشی که از او می شود پاسخ دهد و هنگامی که در محضر او سکوت می شود آشکار سازد (یا خود آغاز کند) و مردم را از رویدادهایی که در آینده روی می دهد آگاه سازد و با مردم به هر زبان و لغتی سخن گوید. دو. امام صادق (ع) به یکی از غلامان غیر عربشان گفتند: «تکلم بأی لسان شئت فانیفهم عنک؟» [۲۶] به هر زبانی می خواهی سخن بگو من می فهمم. و به غلام دیگری فرمودند: «تکلم بأی لسان شئت سوی العربیة؟» [۲۷] به هر زبانی که می خواهی غیر از عربی سخن بگو. سه. عمار ساباطی روزی پس از این که امام صادق (ع) به زبان نبطی با او سخن گفتند، به حضرت عرض کرد: من هیچ نبطی را فصیح تر از شما در زبان نبطی ندیدم. آن حضرت فرمودند: ما در همه زبان ها از دیگران، فصیح تریم. [۲۸]. چهار. شخصی از امام موسی بن جعفر (ع) پرسید: امام با چه چیزهایی شناخته می شود؟ امام (ع) در شمار چیزهایی که در پاسخ گفتند این بود که: «ویکلم الناس بكل لسان [۲۹]؛ (یکی از راه های شناخت امام این است که) با هر زبانی با مردم سخن بگوید» پنج. نصر بن مزاحم از امام رضا (ع) درباره اوصاف امام هفتم (ع) پرسید، آن حضرت پاسخ دادند: «ان موسی بن جعفر عمّره برهه من الزمان فکان یکلم الانباط بلسانهم ویکلم اهل خراسان بالدریة واهل روم بالرومیة ویکلم العجم بالستهم؛ [۳۰] موسی بن جعفر (ع) در برهه ای از زمان بزیست. او با نبطی ها به زبان خودشان و با مردم خراسان به زبان فارسی دری و با رومیان به زبان رومی و با غیر عرب به زبان های خودشان سخن می گفت.» [۳۱]. شش. امام رضا (ع) در شمار دلیل های که برای امامت، بر شمرند فرمودند: وانیكون عالماً بجمیع اللغات حتی لایخفی علیه لسان واحد فیحاج کل قوم بلغتهم؛ ... و امام باید همه زبان ها را بداند تا هیچ زبانی بر او پوشیده نباشد و با هر جامعه ای به زبان خودشان احتجاج کند. هفت. «فابتدأ عمرو بن هدّاب فقال: ان محمد بن الفضل الهاشمی ذکر عنک أشياء لا تقبلها القلوب. فقال الرضا (ع) وما تلک؟ قال: اخبرنا عنک انک تعرف کل ما أنزل الله وأنک تعرف کل لسان ولغة، فقال الرضا (ع): صدق محمد بن الفضل فأنأخبرته بذلک فهلّموا فاسألوا. قال: فإنا نخبرک قبل کل شیء باللسن واللغات وهذا رومی وهذا هندی وفارسی وترکی فاحضرناهم فقال (ع): فلیتکلموا بما احبوا اجم کل واحد منهم بلسانه ان شاء الله. فسأل کل واحد منهم مسألة بلسانه ولغته فأجابهم عما سألوا بالستهم ولغاتهم فتحیر الناس وتعجبوا واقرأوا جميعاً بأنه افصح منهم بلغاتهم؛ [۳۲]. عمرو بن هدّاب سخن گفتن آغاز کرد و خطاب به امام رضا (ع) گفت: محمّد بن فضل هاشمی درباره شما چیزهایی گفت که دل ها باور نمی کند. امام رضا (ع) فرمودند: آن چیزها چه بود؟ گفت: به ما خبر داد که شما هر چه را خدا فرو فرستاده می دانید و به همه زبان ها و لغت ها آگاهید. امام رضا (ع) فرمودند: محمد بن فضل، راست گفته است. من به او چنین گفته ام. اکنون بیایید و برسید. عمرو بن هدّاب گفت: ما نخست شما را با زبان ها و لغت ها آزمایش می کنیم. افرادی از رومیان، هندیان، فارسیان و ترک ها حاضر کردیم. امام رضا (ع) فرمودند: هر چه دوست دارند بگویند من هر کدام را به زبان او پاسخ می دهم. ان شاء الله! آن گاه هر یک از آنان مسئله ای را به زبان خود پرسید و امام رضا (ع) پاسخ او را به همان زبان می دادند. مردم، حیرت زده شدند و تعجب کردند و همه اعتراف کردند: آن حضرت از همه آنان در زبانشان فصیح تر است. هشت. و در سلام منقول از امام جواد (ع) نسبت به پدر گران قدرشان آمده است: السلام علی قمر الأقمار، المتکلم مع کل لغة بلسانهم، القائل لشیعته ما کان الله لیولی اماماً علی امه حتی یعرفه بلغاتهم؛ [۳۳]. سلام بر ماه ماهان، آن کس که با اهل هر زبانی به زبان خودشان سخن گفت.

آن که به شیعیانش گفت: خداوند (متعال) بر هیچ امتی، امامی نمی گمارد مگر این که او را به زبان آنان آشنا می سازد.»

حجت خدا باید زبان آگاه باشد

بنگرید: یک. عن الهروی قال: كان الرضا(ع) يكلم الناس بلغاتهم وكان والله افصح الناس واعلمهم بكل لسان ولغة. فقلت له يوما: يابن رسول الله، اني لأعجب من معرفتك بهذه اللغات على اختلافها. فقال: يا أبا الصلت، انا حجة الله على خلقه وما كان ليتخذ حجة على قوم وهو لا يعرف لغاتهم؛ [۳۴]. ابا صلت هروی گفت: امام رضا(ع) با مردم به زبان های آن ها سخن می گفتند. به خدا سوگند آن حضرت فصیح ترین و داناترین مردم به هر زبان و لغتی بود. روزی به آن حضرت گفتم: ای پسر رسول خدا! من از آگاهی شما به این زبان های گوناگون در شگفتم. حضرت فرمود: ای ابا صلت! من حجت خدا بر مردم و خداوند، حجتی که زبان آنان را نداند بر جامعه ای نمی گمارد. دو. روی عن ابی حمزه، نصیر الخادم، قال: سمعت أبا محمد(ع) غیر مرة يكلم غلماة وغيرهم بلغاتهم وفيهم روم وترك وصقالبة، فتعجبت من ذلك وقلت هذا ولد بالمدينة ولم يظهر لأحد حتى قضى أبو الحسن ولا رآه احد فكيف هذا؟ احدث بهذا نفسى. فاقبل على وقال: ان الله بين حجة من بين سائر خلقه واعطاه معرفة كل شىء فهو يعرف اللغات والأنساب والحوادث ولولا ذلك لم يكن بين الحجة والمحجوج فرق؛ [۳۵]. از ابو حمزه، نصیر خادم، روایت شده است که گفت: من مکرر می شنیدم که امام عسکری(ع) با غلامان و غیر غلامان نشان که رومی یا ترک یا از صقالبه بودند به زبان آنها سخن می گفتند. از این رو من شگفت زده بودم، با خود می گفتم: این حضرت (امام عسکری - ع -) در مدینه به دنیا آمد و تا هنگام مرگ امام هادی(ع) بر کسی آشکار نگشت و کسی او را ندید پس چگونه با این زبان ها آشناست؟ امام عسکری(ع) روی به من کرد و فرمود: بی شک، خداوند حجتش را از میان مردم، مشخص کرده است و به او شناخت هر چیزی را عطا کرده و او زبان ها، نسب ها و رویدادها را می داند و اگر چنین نبود بین حجت و آن کس که حجت نیست (حجت برای او آمده است) فرقی وجود نداشت. توضیح: «ابا محمد» کنیه امام حسن عسکری(ع) است. «ابوالحسن» کنیه پنج تن از امامان(ع) است و در این روایت مقصود از «ابوالحسن» حضرت امام هادی(ع) هستند. واژه «صقالبه» در روایات، بسیار به کار رفته است. این کلمه، جمع «صَيْ قَلْبٌ»، «صَيْ قَلَابٌ»، «صَيْ قَلْبِي» و «صَيْ قَلَابِي» است. دهخدا به نقل از دائرة المعارف اسلامی فرانسه آورده است: «این کلمه، بدون شک مأخوذ از کلمه یونانی اسکلابنوی، اسکلابوی می باشد.» و به نقل از قاموس الاعلام ترکی نوشته است: «اعراب، اسلاوها را به این نام (صقلاب) می خوانند و در اثر بُعد مسافت و فقدان وقایع تاریخی مشهور، معلومات جغرافیون عرب، در حق اینان بسیار مشوش است. احمد بن فضلان، اول کسی است که در حق اینان اطلاعات و اخباری بیان کرده و وی از طرف المقتدر بالله، خلیفه عباسی به سمت سفیری نزد پادشاه صقالبه اعزام شده بود.» و فیروز آبادی نگاشته است: «الصَيْ قَلَابِيه جيل تتاخم بلادهم بلاد الخزر بين بُلْعَر و قسطنطنيه؛ [۳۶]. صقالبه، نسلی هستند که سرزمینشان، هم مرز سرزمین خزر است و بین بلغارستان و قسطنطنیه قرار دارد.» سه. امام صادق(ع) فرمودند: «ان الله لا يجعل حجة في أرضه يسال عن شىء فيقول لا أدري؛ [۳۷]. بی شک، خداوند حجتی که چیزی از او پرسیده شود و بگوید نمی دانم در زمینش قرار نمی دهد.» فصل الخطاب در روایات زیادی تصریح گردیده است که به امامان(ع) «فصل الخطاب» عطا شده است. در زیارت جامعه نیز می خوانیم: «فصل الخطاب عندكم» و در روایات دیگری «فصل الخطاب» به زبان آگاهی و آشنایی با لغات تفسیر شده است. بنگرید: یک. قال امير المؤمنين(ع): ولقد أعطيت خصلاً ما سبقني إليها احد قبلي. علمت المنيا والبلايا والأنساب وفصل الخطاب فلم يفتني ما سبقني ولم يعزب عني ما غاب عني؛ [۳۸]. محققاً به من خصلت هایی داده شده است که در آنها هیچ کس بر من پیشی ندارد؛ دانستن مرگ ها، رویدادهای ناگوار، نسب ها و «فصل الخطاب» به من آموزش داده شده است. پس علم به آنچه پیش از من سپری شده است از دستم نرفته و علم به آنچه پنهان است، از دست رس من دور نیست.» دو. امام رضا(ع) فرمودند: مرعشی «أو ما بلغك قول امير المؤمنين(ع): اوتينا فصل الخطاب، فهل فصل الخطاب الا معرفة اللغات؟ [۳۹]؛ آیا سخن امیر

المؤمنین(ع) به تو نرسیده است که فرمود: به ما «فصل الخطاب» داده شده است. آیا «فصل الخطاب» چیزی غیر از شناخت زبان هاست؟» [۴۰].

زبان آگاهی، پرتوی از دانش بی کران امامان

زبان آگاهی پیامبر اکرم(ص) و امامان(ع) نمودی از دانش بی کران آنان است. اکنون نگاهی به این مسئله بنیادین می افکنیم. ما بر این باوریم که خداوند متعال، گنجینه های نامحدود علوم را به پیامبر اکرم(ص) و امامان(ع) آموخته است. این باور استوار، مبتنی بر دلیل های تردید ناپذیر زیرین است: ۱- نصوص قطعی؛ ۲- ادله عقلی؛ ۳- میراث عظیم علمی؛ ۴- واقعیت های انکار ناپذیر تاریخی. نصوص دینی نشان می دهد که آنان، اقیانوس های بی کران معارفند. بنگرید: «فقال (ابو عبد الله) ورب الكعبة ورب البنية - ثلاث مرات - لو كنت بين موسى والخضر لأخبرتهما أني أعلم منهما ولأنبأتهما بما ليس في أيديهما، لأن موسى والخضر(ع) أعطيا علم ما كان ولم يعطيا علم ما يكون وما هو كائن حتى تقوم الساعة وقد ورثناه من رسول الله(ص) وراثته؛ [۴۱]. امام صادق(ع) سه بار فرمود: سوگند به پروردگار این کعبه، سوگند به پروردگار این بنا، اگر من با موسی و خضر بودم به آنها خبر می دادم که از آنها داناتر و آنان را از آنچه در اختیارشان نبود، آگاه می ساختم، زیرا به موسی و خضر(ع) علم آنچه گذشته است، عطا شده بود ولی علم آنچه تا روز قیامت واقع می شود، عطا نشده بود لیکن ما از راه وراثت، آن علم را از رسول خدا(ص) به دست آورده ایم.» امام صادق(ع) در روایت دیگری فرمودند: «إني لأعلم ما في الأرض وأعلم ما في الجنة وأعلم ما في النار وأعلم ما كان وما يكون؛ [۴۲] من آنچه را در آسمان ها و زمین است می دانم و آنچه را در بهشت و دوزخ است می دانم و گذشته و آینده را می دانم.» امیر المؤمنین(ع) فرمودند: «سلوني فان عندي علم الاولين والآخرين؛ [۴۳]. از من سؤال کنید، بی تردید، دانش پیشینیان و پسینیان پیش من است.» و فرمودند: «ولولا آية في كتاب الله لأخبرتكم بما كان وما يكون وما هو كائن [۴۴] الى يوم القيامة وهي هذه الآية يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب؛ [۴۵]. اگر نبود آیه ای در قرآن، خبری می دادم به شما از آنچه بود، آنچه خواهد آمد و آنچه هست و آن آیه این است: خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند و اصل کتاب نزد اوست.» با ادله عقلی فراوان به دست می آید که: عصمت داشتن، انسان کامل بودن، صاحب ولایت و حجت بودن، بدون برخورداری از آن معارف عظیم و نامحدود ممکن نیست. از سوی دیگر، میراث غنی زندگی ساز و نور بخش آنان که مجموعه هایی از سخنرانی ها، سخنان کوتاه، مناظره ها، نامه ها، کتاب ها، تفسیرها، دعاها، شعرها، پاسخ ها و آموزش های آن بزرگواران است و در هزاران کتاب نگارش یافته است و بنیان فکر، فرهنگ، فقه و باورهای ما گشته است. این گنجینه های محسوس و مکتوب، این میراث گران بار علمی اکنون در پیش چشم همه دانش پژوهان جهان است و هر کاوش گر هشیار و دانش ور بیداری در می یابد که این معارف عظیم، دست یافت بشر نیست و پایه در یافت های تخیلی، عقلی، تجربی و آزمایش گاهی ندارد، بلکه تنها و تنها تبلوری از علوم الهی آن سروران است. مگر می شد بدون دریافت های الهی و در محیط دور از فرهنگ و تمدن هزار و چهارصد سال پیش، این فرهنگ و تمدن ارجمند و آسمان بنیاد را پی نهاد. واقعیت های انکار ناپذیر تاریخی در دست رس همه پژوهش گران است. تاریخ به صراحت و به تکرار نشان می دهد که: پیامبر اکرم(ص) و امامان(ع) هیچ گاه در هیچ مسئله ای و نماندند، هیچ وقت اظهار عجز علمی نکردند و برخورد مردم با آنان به گونه برخورد با کسانی بود که همه چیز را می دانند. و پیوسته بزرگ ترین دانشمندان، عاجزانه و فروتنانه در حل نیازهای علمی خویش به آنان رجوع می کردند و آنان همیشه گره های دشوار علمی را می گشودند. و در هیچ زمانی «نمی دانم»، «تخصص آن را نداریم»، «شاید چنین باشد»، «باید فکر کنیم»، «باید آن را بیازماییم»، «باید در کتاب ها بنگریم»، «اکنون فراموش کرده ایم»، «این پرسش دینی نیست از دیگری پرسید» و... نگفتند. با وجود آن همه دشمن، حتی یک جا کسی در تاریخ ثبت نکرده است که آنان در حل یک مسئله علمی به بن بست رسیده باشند. خداوند در قرآن فرمان مطلق می دهد که: «فستلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون؛

[۴۶] از اهل ذکر پرسید، اگر نمی دانید. درس آموز است که در این آیه کریمه مفعول دوم «فستلوا» یعنی چیزی که باید پرسید و مفعول «لا-تعلمون» یعنی چیزی را که نمی دانیم، حذف شده است و این دو حذف، دلالت بر عموم دارد و نیز به تصریح روایات، «اهل الذکر» امامان(ع) هستند. [۴۷]. بدون تردید، خداوند متعال هیچ گاه مردم را به طور مطلق به جاهلان یا به کسانی که دانش محدود دارند، ارجاع نمی دهد. از سوی دیگر، امامان(ع) همیشه آماده پاسخ گویی به تمامی سؤال های گوناگون مردم بودند. حضرت علی(ع) می فرمودند: «سلونی قبل ان تفقدونی»؛ [۴۸] پیش از این که مرا از دست بدهید، از من سؤال کنید. در این حدیث، مشخص نکرده اند که چه چیز پرسید. و همین افاده عموم می کند؛ یعنی هر چه می خواهید پرسید. در تمام تاریخ هیچ دانشمندی نتوانسته است چنین ادعایی بکند و از عهده آن برآید و اکنون در قرن بیستم هم اگر همه کالج ها، آکادمی ها، دانشگاه ها بسیج شوند و دانشمندان جهان، یک کانون بزرگ علمی از سرآمدان خویش تشکیل دهند، باز نمی توانند سخن حضرت علی(ع) را بگویند چون مجهولات آنها نامحدود است و دانششان محدود و رسوایشان در برابر هزاران هزار پرسش بی پاسخ، معلوم. از کاوش در معارف امامان(ع) به دست می آید که: علوم و معارف آنان دارای این ویژگی هاست: ۱- نامحدود است. ۲- صحت دارد؛ مثلاً فرضیه نیست، تا آزمون ها بنیادش را بلرزاند و مولود اندیشه های بشری نیست، تا تراوش فکری دیگران به بطلانش قیام کند. ۳- موهبتی است نه اکتسابی. اساساً بسیاری از آن معارف، با شیوه های معمول آموزشی دست یافتنی نیست و اگر همه پژوهش کده های امروز و فردای جهان، هم دست گردند، به آن معارف دست نمی یابند. چون دانش های بشری اسیر گذشت زمان، تضاد، استقرار، تجربه و آزمایش است، ولی معارف و علوم الهی این چنین نیست و جلوتر از زمان و دور از محدودیت های ابزاری، اقیانوس های بی کران دانش و بینش را پیش کش بشر می کند و عمر بشر را قربانی گذشت زمان و مذبح تجربه ها و آزمون های گوناگون نمی سازد و انسان را چون موش آزمایش گاهی به آزمایش گاه زمان نمی سپارد تا به قیمت تباهی زندگی او صحت یا سقم آزمونی را بسنجد. به علاوه، بسیاری از قلمروهای زندگی بشر با ابزاری مادی کاویدنی نیست. ۴- جامع و فراگیر است؛ همه ابعاد حیات مادی و معنوی انسان را هدایت می کند. ۵- تضاد و تناقض ندارد. تضاد و تناقض از ویژگی های اندیشه ها و دریافت های بشری است و در معارف آسمانی، تضاد وجود ندارد. آنچه متضاد گونه به نظر می رسد، یا مولود دریافت ناقص ماست یا به وجود آمدن شرایط تقیه و مانند آن است که کاملاً با ابزار و شیوه های علمی و حدیث شناسی قابل بررسی و توجیه است و یا دست حدیث سازان و تحریف گران، آن را پدید آورده است که اساساً خارج از فرهنگ وحی، و قابل شناسایی است. ۶- معارف اهل بیت، مغلوب و محکوم هیچ شرایطی نیست. اندیشه ها و علوم بشری محکوم و مغلوب پیش فرض ها، شرایط محیطی، شخصیت ها، عامل تغییر پذیر و ناثابت دیگر است، لیکن علوم آسمان بنیاد امامان(ع) محکوم و مغلوب هیچ یک از عوامل شخصی و محیطی نیست. کوتاه سخن این که: براساس ادله نقلی، عقلی و تاریخی، دریای بی کران دانش امامان(ع) اثبات می گردد و زبان آگاهی به عنوان پرتوی از آن اقیانوس معارف خداداد به جلوه می نشیند.

مکالمه ها

اشاره

این از واقعیت های انکار ناپذیر تاریخی است که امامان(ع) با ملت ها و اقوام گوناگونی ارتباط داشتند یا مناظره دینی و علمی می کردند و با زبان آنها به گفت و گو می پرداختند. سندهای روشن و فراوان این حقیقت، در دست تاریخ کاوان است و معارف عظیم ما بر آن گواهی می دهد. امامان(ع) به ضرورت با گروه های ناهم زبان ارتباط داشتند از جمله: ۱- اهل کتاب، مثل یهود و نصاری. ۲- موالی یا بردگانی که از ملل گوناگون به قلمرو حکومت مسلمانان آورده شده بودند. ۳- شیعیان با ملیت های مختلف که برای

زیارت، تجارت، پرسش و آموختن به دیار امامان(ع) می آمدند.۴- دانشمندان و حقیقت جویان کشورهای دور و نزدیک.۵- مأموران دولتی.۶- زنان، کنیزان و غلامان ناهم زبانی که در خانه آنان بودند. اکنون به نمونه هایی از این گفت و گوها می پردازیم.

به زبان فارسی

از رخدادهای خاطره آمیز تاریخی، داستان اسارت دختر یزدگرد است. آن دختر ماه رخسار را پیش عمر آوردند. هنگامی که عمر را دید، گفت: «آه پیروز باد هرمز!» عمر پنداشت او را ناسزا می گوید. تصمیم گرفت او را بفروشد. حضرت علی(ع) فرمودند: «تو نباید چیزی را که نمی دانی انکار کنی، چنین کاری برای تو روا نیست.» تا بالاخره دختر یزدگرد، امام حسین(ع) را به همسری برگزید. در این لحظه های شکوه مند، حضرت امیرالمؤمنین(ع) با نوعروس خویش به فارسی سخن گفتند: به او فرمودند: «چه نام داری ای کنیزک؟» [۴۹]. پاسخ داد: «جهان شاه.» [۵۰]. حضرت، فرمودند: «بله تو شهربانو و خواهرت، مروارید، دختر کسری است.» [۵۱]. شهربانو: «او خواهر من است.» [۵۲]. حضرت علی(ع) فرمودند: «راست گفتی.» در رویداد شیرین دیگری حضرت علی(ع) با یک اصفهانی که به محضرشان شرف یاب شده بود هم به زبان فارسی و هم به لهجه اصفهانی سخن گفتند. [۵۳]. و در روایت دیگر آمده است: «روی احمد بن فارس عن ابیه عن ابی عبدالله(ع) قال دخل الیه قوم من اهل خراسان فقال ابتداء: من جمع مالا یرسه عذبه الله علی مقداره. فقالوا بالفارسیه: لانفهم بالعربیة، فقال لهم: هر که درم اندوزد جزایش دوزخ باشد؛ [۵۴]. گروهی از مردم خراسان به محضر امام صادق(ع) شرف یاب شدند، آن حضرت در آغاز فرمودند: «من جمع مالا عذبه الله علی مقداره؛ هر کس مالی بیندوزد و به حراستش کوشد خداوند به اندازه همان مال، او را عذاب می کند.» خراسانیان به زبان فارسی گفتند: «ما زبان عربی را نمی فهمیم. آن گاه حضرت به زبان پارسی فرمودند: هر که درم اندوزد جزایش دوزخ باشد.» و در روایت دیگری امام صادق(ع) نام روزهای ماه را در تاریخ ایران باستان به زبان پارسی این گونه بر شمردند: [۵۵]. ۱- هرمزد روز ۲- بهمن روز ۳- اردی بهشت روز ۴- شهریور روز ۵- اسفندارمذ روز ۶- خرداد روز ۷- مرداد روز ۸- دیار روز ۹- آذر روز ۱۰- آبان روز ۱۱- خور روز ۱۲- ماه روز ۱۳- روزه ۱۴- تیر روز ۱۵- جوش روز ۱۶- دی مهر روز ۱۷- مهر روز ۱۸- نمروش(سروش) ۱۹- رش روز ۲۰- فروردین روز ۲۱- بهرام روز ۲۲- رام روز ۲۳- باد روز ۲۴- دیدین روز ۲۵- دین روز ۲۶- ارد روز ۲۷- اشتاروز ۲۸- آسمان روز ۲۹- رامیاد روز ۳۰- مهر اسفند روز ۳۱- انیران روز و در روایت دیگری آمده است: «عن ابی عبدالله(ع) قال: دخل علیه قوم من اهل خراسان فقال ابتداء من غیر مسأله: من جمع مالا من مهاوش [۵۶] اذهب الله فی نهابر [۵۷] فقالوا: جعلنا فداک لانفهم هذا الکلام فقال(ع): هر مال که از باد آید به دم بشود؛ [۵۸]. گروهی از مردم خراسان به محضر امام صادق(ع) رسیدند. آن حضرت، ابتداءً و بدون این که کسی چیزی پرسد (به زبان عربی) فرمودند: هر کس مالی از راه های ناروا بیندوزد، خداوند آن مال را در تباهی ها نابود سازد. خراسانی ها گفتند: جانمان فدایت باد! ما عربی نمی فهمیم. آن گاه حضرت به زبان فارسی فرمودند: سهر مال که از باد آید به دم بشود. زدر روایت دیگری سخن گفتن امام صادق(ع) با یکی از بردگان، به زبان فارسی حکایت شده است. در آن روایت، حضرت عبارت «خرزبه چاشته» به کار برده اند. [۵۹]. درباره امام هفتم نیز روایت شده است: «فضحک(ع) ونطق بالفارسیه؛ [۶۰] آن حضرت، خندیدند و به فارسی سخن گفتند.» و در رخداد دیگری، برخی از واژه های فارسی را به عربی برگرداندند. [۶۱]. امام رضا(ع) در وصف ایشان فرمودند: «ویکلم اهل خراسان بالدریة؛ [۶۲] و او با مردم خراسان با فارسی دری سخن می گفت.» درباره فارسی سخن گفتن امام رضا(ع) روایات فراوانی داریم از جمله: یک. «فوالله ما لبثت ان دخل علينا رجل من اهل خراسان فتکلم بالخراسانی بالعربیة فاجابه هو بالفارسیة فقال له الخراسانی: اصلحک الله ما معنی ان اکلمک بکلامی الا انی ظننت انک لا تحسن فقال: سبحان الله اذا کنت لا احسن اجیبک فما فضلی علیک؛ [۶۳]. به خدا سوگند، من درنگ نکرده بودم که مردی از خراسان بر ما وارد شد و به زبان عربی سخن گفت. امام رضا(ع) به زبان فارسی به او پاسخ دادند. آن مرد خراسانی گفت: «اصلحک الله» مرا از این که به فارسی سخن

بگویم باز نداشت مگر این که پنداشتم شما نمی توانید نیک به فارسی سخن بگویید. امام رضا(ع) فرمودند: پیراسته است خدا. اگر من نتوانم نیکو پاسخ تو را بگویم، پس برتری من بر تو چیست؟» دو. «عن ابی هاشم الجعفری قال: كنت اتغدى مع ابی الحسن(ع) فیدعو بعض غلمانہ بالصقلیۃ والفارسیۃ وربما بعثت غلامی هذا بشیء من الفارسیۃ فیعلمه وربما كان ینلق الكلام علی غلامه بالفارسیۃ فیفتح هو علی غلامه؛ [۶۴]. ابو هاشم جعفری گفت: در خدمت امام رضا(ع) ناهار می خوردم، آن حضرت برخی از غلامانش را به زبان صقلی و فارسی فرا می خواند و چه بسا من این غلام را که آگاهی اندکی از فارسی داشت به محضر آن حضرت می فرستادم، آن حضرت او را آموزش می داد و چه بسیار که غلامش در گفتار فارسیش گیر می کرد و آن حضرت، لکنت او را می گشود.» سه. آن حضرت در وصف مناظره خویش با رهبران ادیان فرمودند...: «وعلی أهل الهراذة بفارسیتهم؛ [۶۵]. هنگامی مأمون از تأسیس این مناظره، پشیمان می گردد که با هر گروه به زبانخودشان و با آتش بانان (زردتشیان) به زبان فارسیشان، احتجاج کنم.» درباره فارسی سخن گفتن امام جواد(ع) سخن بسیار است: «عن علی بن مهزیار عن الطیب الهادی(ع) قال: دخلت علیه فابتدأنی فکلمنی بالفارسیۃ؛ [۶۶]. علی بن مهزیار گفت: بر امام هادی - ع - (آن حضرت ملقب به طیب هستند.) وارد شدم، ایشان از آغاز به زبان فارسی با من سهامان، ص ۳۵۷ همان، ص ۳۵۷ سخن گفتند.» در روایت دیگری، برخی از گوهای فارسی امام هادی(ع) با علی بن مهزیار و یارانش حکایت شده است. [۶۷]. «عن ابی هاشم الجعفری قال: دخلت علی ابی الحسن(ع) فقال: یا ابا هاشم! کلم هذا الخادم بالفارسیۃ، فإنه یزعم إنه یحسنها. فقلت للخادم: زانویت چیست؟ فلم یجبنی فقال(ع): رکبتک. ثم قلت: نافت چیست؟ فلم یجبنی، فقال(ع): شیرتک؛ [۶۸]. ابو هاشم جعفری گفت: بر امام هادی(ع) وارد شدم به من فرمودند: با این غلام به زبان فارسی سخن بگو. او می پندارد فارسی را نیک می داند، به خادم گفتم: زانویت چیست؟ پاسخ نداد. حضرت برای او به عربی ترجمه کردند و فرمودند: «رُکبتک» (رُکبه در عربی به معنای زانوست) سپس پرسیدم: نافت چیست؟ پاسخ نداد. حضرت به عربی ترجمه کردند و فرمودند: «شیرتک». و باز او رخداد دیگری را نقل کرده است: بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۷ (ح ۱۹). قال لی: ابوالحسن(ع) وعلی رأسه غلام: کلم الغلام بالفارسیۃ واعرِب له فیها فقلت للغلام: نام تو چیست؟ فسکت الغلام فقال له ابوالحسن(ع): یسألک ما اسمک؟؛ [۶۹]. به محضر امام هادی(ع) رسیدم بالا سر آن حضرت، غلامی ایستاده بود. حضرت به من فرمودند: با این غلام به فارسی سخن بگو و واژه ها را شمرده و آشکار بیان کن. من به او گفتم: نام تو چیست؟ غلام، ساکت شد آن حضرت به عربی ترجمه کردند و فرمودند: می پرسد: «ما اسمک». [۷۰].

به زبان چینی

«نبطیان یا انباط»، دسته ای از اقوام سامی و شعبه ای از اعراب اسماعیلی بودند. پایتخت آنها به زبان یونانی «پترا» در شانزده فرسنگی شمال خلیج عقبه بود و اسم اصلی آن «سلع» (وادی موسای فعلی) از سه قرن پیش از میلاد پایتخت نبطیها بود، و در سال ۱۰۵ میلادی به دست رومیها افتاد و سلطنت آنها منقرض گردید. قدیمترین خط نبطی که به دست آمده در شبه جزیره سینا (جنوب شرقی فلسطین) مربوط به سده اول میلادی است. خط نبطی دارای بیست و دو حرف و به حساب جمل بوده است؛ یعنی ردیف آن همان «ابجد»، «هوز»، «حطی»، «کلمن»، «سَعْفُصْ»، «قرشت» بوده است، اعراب، شش حرف به نام روادق بر آخر این حروف اضافه کردند که «تَخْدُ» و «ضَطْعُ» باشد. [۷۱]. «تیا دورس در تفسیری که از ستر اول تورات کرده است گوید: خداوند تبارک و تعالی به زبان نبطی که فصیحترین زبان سیرانی است با آدم سخن گفت و مردم بابل نیز به همان زبان سخن می گفتند. هنگامی که خداوند زبانها را به هم در آمیخت و مردم به هر گوشه و کناری پراکنده شدند، زبان اهل بابل به حال خود باقی ماند. ولی آن زبان نبطی که روستاییان با آن سخن گویند سیرانی شکسته ای است که استقامت لفظ ندارد.» [۷۲]. یک: انّ امیر المؤمنین(ع) حین اتی اهل النهر وان نزل «قطفتا» فاجتمع الیه اهل «بادرویا» فشکوا الیه ثقل خراجهم وکلموه بالنبطیۃ وان لهم جیراناً اوسع أرضاً و اقلّ خراجاً فاجابهم

بالنبطیة «رعرورضامن عودیا» قال: فمعناه ربّ رجر صغیر خیر من رجز کبیر؛ [۷۳]. امیرالمؤمنین (ع) هنگامی در دیدار با اهل نهروان، در محلّ «قطفتا» رحل افکندند. مردم «بادرویا» پیرامون آن حضرت گرد آمدند و از سنگینی مالیاتشان گلایه کردند و با زبان نبطی با آن حضرت سخن گفتند و عرضه داشتند که: همسایگانی داریم با زمین های بیشتر و مالیات کمتر. آن حضرت به زبان نبطی در پاسخ گفتند: «رعرورضامن عودیا». این جمله، به دو گونه زیر، تفسیر شده است. توضیح «قطفتا» محلّه بزرگی در قسمت غربی بغداد است که میان آن و دجله کمتر از یک میل فاصله است. «بادوریا» نیز سرزمینی در ناحیه غربی بغداد است. علامه مجلسی درباره اعراب و معنای واژه رَجَز احتمالات سه گانه ای را مطرح کرده است [۷۴]: ۱- «رَجَز» که نوع معروفی از شعر است و حضرت آن را به عنوان مثل به کار برده اند؛ ۲- «رُجَز» با دو ضمه به معنای زمین بی گیاه؛ ۳- «رَجَز» به شیوه مَثَل و به معنای گوسفند چاق. دو: انّ علیاً (ع) أتى الحسن البصرى يتوضأ فى ساقية فقال: أسبغ طهورك يا «لفتى» قال: لقد قتلت بالأمس رجالاً كانوا يسبغون الوضوء قال: وأنتك لحزیه علیهم؟ قال: نعم. قال: فاطال الله حزنك. قال ایوب السجستانی: فما رأينا الحسن قط إلا حزينا كأنه يرجع عن دفن حميم أو «خَرَبَنْدَج» ضلّ حماره. فقلت له فى ذلك. فقال: عمه فى دعوة الرّجل الصالح. و«لفتى» بالنبطیة شیطان وکانت امه سمته بذلك ودعته فى صغره فلم يعرف ذلك احه حتّى دعاه به على (ع) [۷۵]؛ علی (ع) با حسن بصری برخورد کردند. وی از نهر کوچکی وضو می گرفت. حضرت فرمودند: ای «لفتی» شاداب و سرشار وضو بگیر، حسن بصری گفت: تو دیروز، مردانی را کشتی که شاداب وضو می گرفتند. حضرت، فرمودند: آیا تو بر آنان اندوهناکی؟، حسن بصری گفت: آری. حضرت فرمودند: خداوند، اندوهت را دوام بخشد! ایوب سجستانی گفت: من هیچ گاه حسن بصری را ندیدم مگر این که اندوهناک بود، به گونه ای که گویا از به خاک سپاری عزیز دلبندی برگشته است یا «خربندجی» است که الاغش گم شده است. با او درباره اندوهش سخن گفتم: این نتیجه نفرین آن مرد نیکوکار است. «لفتی» به زبان نبطی، شیطان است. مادر حسن بصری این نام را بر او نهاده بود و در خردسالی، او را با این نام صدا می زد و کسی آن را نمی دانست تا این که علی (ع) او را به این نام خواندند. توضیح خربندج معرّب «خربنده» است و خربنده کسی را گویند که الاغ به کرایه می دهد. سه: عن عمّار السّاباطی قال: قال لی ابو عبدالله (ع): یا عمّار، «ابو مسلم فطلله وکسا وکسیحه بساطوراً» قال: فقلت له: مارایت نبطياً افسح منک بالنبطیة. فقال: یا عمّار وبکلّ لسان؛ [۷۶]. عمّار ساباطی گفت: امام صادق (ع) به من فرمودند: «ابو مسلم فطلله وکسا وکسیحه بساطور» (این سخنان حضرت، به زبان نبطی است). عمّار ساباطی گفت: امام صادق (ع) به من فرمودند: «ابو مسلم فطلله وکسا وکسیحه بساطور» (این سخنان حضرت، به زبان نبطی است). عمّار گفت: به آن حضرت گفتم: من هیچ نبطی را ندیدم که به زبان نبطی فصیحتر از شما سخن بگوید؛ حضرت فرمود: ای عمّار! بلکه در همه زبانها. چهار: عن ابی بصیر، قال: حدثنی رجه من اهل جسر بابل قال: کان فی القرية رجه یؤذینی ویقول: یا رافضی! ویشتمی وکان یلقب بقرد القرية. قال: فحججت سنه من ذلك الیوم فدخلت علی ابی عبدالله (ع) فقال ابتداءً: «قوفه ما نامت» قلت: جعلت فداک متى؟ قال: فی الساعه، فکتبت الیوم والساعه فلما قدمت الکوفه تلقانی أخی فسألته عمّن بقی وعمّن مات فقال لی: «قوفه مانامت» وهی بالنبطیة: قرد القرية مات. فقلت له: متى؟ فقال لی: یوم کذا وکذا فی الوقت الذی أخبرنی به ابو عبدالله؛ [۷۷]. ابوبصیر گفت: مردی از اهل جسر بابل برایم نقل کرد: در روستا (ی ما) مردی بود که مرا می آزد و میگفت: ای رافضی! و فحشم می داد. او بوزینه دهکده لقب یافته بود. من سالی حج گزاردم و به محضر امام صادق (ع) رسیدم، آن حضرت در آغاز فرمود: «قوفه مانامت» (این جمله به زبان نبطی و به معنای «بوزینه مرد» است) گفتم: جانم به فدایت باد! کی مرد؟ حضرت فرمود: هم اکنون. من روز و ساعت را نوشتم. وقتی به کوفه آمدم به برادرم برخورددم از او پرسیدم: چه کسی مرده و چه کسی مانده است؟ گفت: «قوفه مانامت»؛ از او پرسیدم چه وقت؟ گفت: فلان روز و فلان ساعت. و آن زمان، مطابق زمانی بود که امام صادق (ع) به من خبر داده بودند. پنج: إنّ عبد الحمید الجرجانی قال: أتانی غلاه بیض الأجمه فرأیته مختلفاً فقلت الغلام: ما هذا البیض؟ قال: هذا بیض «دیوک الماء»، فأیبت أن آکل منه شیئاً وقلت: حتی أسأل أبا عبدالله (ع) فدخلت المدینة فاتیته فسألته عن مسألی ونسیت تلك المسأله فلما ارتحلنا ذكرت المسأله ورأس

القطار بیدی، فرمیت إلى بعض أصحاب ومضیت إلى أبي عبدالله (ع) فوجدت عنده خلقاً كثيراً فدخلت ففقت تجاه وجهه فرفع رأسه إلى وقال: يا عبد الحميد «لنا تأتي ديوك هبر» فقلت: أعطيتني الذي أريد، فانصرفت ولحقت بأصحابي. [۷۸]. عبدالحميد جرجانی گفت: غلامی برای من تخمهای «أجمه» آورد. من آنها را گوناگون دیدم، از او پرسیدم: اینها تخم چیست؟ گفت: تخمهای «دیوک الماء» است. نخواستم از آنها بخورم گفتم: (نمی خورم) تا آن که از امام صادق (ع) پرسم. سرانجام داخل مدینه شدم، به محضر امام صادق (ع) رسیدم، مسأله هایی را که داشتم پرسیدم، لیکن آن مسأله را فراموش کردم. وقتی که خواستیم (از مدینه) کوچ کنیم به یاد مسأله افتادم. با این که افسار شتران، در دستم بود، آن را به برخی از همراهانم سپردم و به سوی امام صادق (ع) رفتم. جمعیت انبوهی را در حضور آن حضرت یافتم. وارد خانه شدم و رو به روی آن حضرت، ایستادم. آن حضرت، سربرافراشت و فرمود: ای عبدالحمید «لناتاتی دیوک هبر» (برخی از واژه ها غیر عربی است). گفتم: آنچه را می خواستم، عطا فرمودی. آنگاه باز گشتم و به همراهانم پیوستم. توضیحاً جمه می تواند یکی از این سه معنا را داشته باشد: ۱ - نیزار، بیشه؛ ۲ - محله ای در بغداد؛ ۳ - سرزمینی در بابل. شش: عن رجل من أهل «دوین» كنت أردت أن أسأله عن بيض «دُيوك الماء» فقال (ع) نيابت یعنی «البيض» و «عانا مينا» یعنی «ديوك الماء» «لا تاحل» یعنی «لا تأكل». [۷۹]. مردی از اهالی «دوین» (گفت: می خواستم از امام صادق (ع) درباره «ديوك الماء» پرسم. حضرت فرمود: «نيابت وعانا مينا لا تاحل» (این جمله به زبان همان مرد است). «نيابت» یعنی «بيض»، «وعانا مينا»، یعنی «ديوك الماء» و «لا تحل» یعنی نخور، (پس معنای جمله چنین است: تخمهای «ديوك الماء» را نخور). به نظر می رسد مراد از «ديوك الماء» مرغهای آبرزی ویژه ای است که خصوصیات مرغهای حلال گوشت را ندارد. «ديوك» جمع «ديك» است و هم به معنی خروسها و هم به معنی مرغها به کار رفته است. «دوین» نیز شهری در «ارمینیه» از مناطق آسیای میانه است. هفت: عن ابي عبدالله (ع) قال: إن نوحاً (ع) لما ادخل السفينة من كل زوجين اثنين جاء إلى الحمار فابى ان يدخل فاخذ جريدة من نخل فضربه ضربه واحدة وقال له: «عبسا شاطانا» ای ادخل یا شیطان؟ [۸۰]. امام صادق (ع) فرمودند: نوح (ع) هنگامی از هر جفت حیوانات دوتا را به کشتی برد به سوی الاغ آمد، الاغ تسلیم نشد. حضرت نوح، شاخه ای از نخل برگرفت و یک ضربه به آن زد و گفت: «عبسا شاطانا»؛ یعنی ای شیطان، داخل شو. جمله «عبسا شاطانا» به زبان سریانی است. [۸۱]. هشت: ثم أخرج من قبائه كتاباً قدفعه إلى امير المؤمنين (ع) ففضّه ونظر فيه وبكى، فقال له اليهودي: ما يبكيك يا ابن ابي طالب؟ إنما نظرت في هذا الكتاب وهو كراهة سرياني وانت رجه عربي فهل تدرى ما هو؟ فقال له امير المؤمنين (ع): نعم هذا اسمي مثبت، فقال له اليهودي: فأرني اسمك في هذا الكتاب وأخبرني ما اسمك بالسريانية؟ قال: فأراه امير المؤمنين (ع) اسمه في الصحيفة وقال: إسمي اليا، فقال اليهودي: أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله وأشهد أنك وصي محمد وأشهد أنك أولى الناس بالناس بعد محمد (ص) وبأيعوا امير المؤمنين و؛ [۸۲...]. سپس نوشته ای از قبایش در آورد و به امیرالمؤمنین (ع) داد. حضرت، نوشته را گشود و در آن نظر افکند و گریست. یهودی گفت: چه چیز شما را به گریه آورده است؟ شما به این نوشته که به زبان سریانی است، نگاه کردید درحالی که شما عریید. آیا می دانید آن چیست؟ امیرالمؤمنین (ع) فرمود: آری. این نام من است که نگاشته شده. یهودی گفت: نامت را به من نشان بده و بگو اسمت به سریانی چیست؟ حضرت، نامشان را در آن نوشته به او نشان دادند و فرمودند: نام من (به زبان سریانی) «إلیا» است. آنگاه یهودی گفت: اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً رسول الله واشهد أنك وصي محمد واشهد أنك أولى الناس بالناس بعد محمد (ص)، و گروهی که با او بودند با امیرالمؤمنین (ع) بیعت کردند... گفتار امام صادق (ع) به زبان نبطی فراوان است. در دو روایت، سخن گفتن امام صادق (ع) با «یونس بن ظبیان» به زبان نبطی، حکایت شده است. [۸۳] در روایت دیگری سخن گفتن آن حضرت با یکی از کوفه نشینان به زبان نبطی ضبط شده است. [۸۴]. یکی از جلوه های زیبای زبان آگاهی امامان (ع) تبیین اصالت واژه ها و شناسایی واژه های بیگانه است. مثلاً برخی از واژه های نبطی را در قرآن کریم یا در فرهنگ عرب مشخص کرده اند. در تفسیر آیه و کلاً تبرنا تتبراً [۸۵] آمده است: «هی بالنبطية [۸۶] یعنی این، به زبان نبطی است. همچنین در تفسیر آیه فلا تعضوهن [۸۷...]. این

روایت نقل شده است: ثم قال: كما يقولون بالنبطية إذا طرح عليها الثوب «عضلها» فلا تستطيع أن تزوج غيره وكان هذا في الجاهلية؛ [۸۸...]. سپس فرمود: وقتی جامه بر سر زن افکنده می شود به زبان نبطی می گویند: «عَضَلْهَا» در نتیجه آن زن نمی تواند با دیگری ازدواج کند و این رسم جاهلیت بوده است.

به زبان هندی

یک: عن أبي هاشم الجعفری قال: دخلت على أبي الحسن (ع) فكلمني بالهنديّة فلم احسن أن أردّ عليه وكان بين يديه ركوه ملاحظاً فتناول حصاةً واحدةً ووضعها في فيه ومضّ بها ملياً ثم رمى بها إلى موضعها في فمي فوالله ما برحت من عنده حتى تكلمت بثلاثة وسبعين لساناً أولها الهنديّة؛ [۸۹]. ابوهاشم جعفری گفت: به محضر امام هادی (ع) شرفیاب شدم. با من به زبان هندی سخن گفت، من نتوانستم نیکو پاسخ بگویم. پیش آن حضرت کیسه ای چرمی پر از سنگ ریزه بود. آن حضرت، یکی از سنگ ریزه ها را برگرفت در دهان خویش نهاد، خوب مکید سپس نزد من نهاد من در دهان گذاردم. به خدا سوگند، هنوز از محضر آن حضرت برخاسته بودم که توان یافتم به هفتاد و سه زبان سخن بگویم که نخستین آنها زبان هندی بود. دو: علامه مجلسی نقل کرده است که شخصی به محضر مقدّس امام زمام (ع) رسید و سپس ماجرا را حکایت کرد: و إذا بمولای (ع) جاله فلما نظر الی کلّمنی بالهنديّة وسلّم علیّ وأخبرنی باسمی وسألنی عن الأربعین رجلاً باسمائهم؛ [۹۰]. ناگهان دیدم مولایم نشسته اند. وقتی به من نگاه کردند، با من به زبان هندی سخن گفتند و بر من سلام کردند و نام مرا گفتند و چهل نفر از مردان را با ذکر نامشان سراغ گرفتند.

به زبان سندی

یک: ثم قال الجاثلیق: یا ابن محمّد ههنا رجه سنديّ وهو نصراني صاحب احتجاج وكلام بالسندية، فقال له: أحضرني فأحضره فتكلّم معه بالسندية ثم أقبل يحاجّه وينقله من شيء إلى شيء بالسندية في النصرانية فسمعنا السندی يقول: «ثبطي ثبطله» فقال الرضا (ع) وقد وحدّ الله بالسندية. ثم كلّمه في عيسى و مریم فلم يزل يدرجه من حال إلى حال إلى أن قال بالسندية: أشهد أن لا إله إلا الله وأنّ محمّداً رسول الله، ثم رفع منطقهً كانت عليه فظهر من تحتها زُناه في وسطه فقال: اقطعه أنت بيدك يا ابن رسول الله، فدعا الرضا (ع) بسكينٍ فقطعه، ثم قال لمحمّد بن الفضل الهاشمي: خذ السندی إلى الحمام وطهّره واكسه و عياله واحملهم جميعاً إلى المدينة. [۹۱]. «جاثلیق» گفت: ای پسر محمّد! در این جا مرد سندی نصرانی هست که به زبان سندی دلیل آوری و سخن پرداز می کند. امام رضا (ع) فرمودند: او را پیش من بیاورید. او را به حضور آن حضرت آوردند. امام رضا (ع) با او به زبان سندی سخن گفتند. سپس با او به مباحثه پرداختند و او را با زبان سندی از موضعی به موضع دیگر در نصرانیت، منتقل می کردند. در نتیجه ما شنیدیم که مرد سندی می گوید: «ثبطي ثبطله» امام رضا (ع) فرمودند: به زبان سندی خداوند را یگانه دانست. پس از آن درباره عیسی و مریم با او سخن گفتند و پیوسته، پله به پله او را از حالی به حالی بالا می بردند. تا این که به زبان سندی گفت: أشهد أن لا إله إلا الله وأنّ محمّداً رسول الله. آنگاه کمر بندش را بالا برد، زُناری که به زیر میانه کمر بند داشت، آشکار گشت، گفت: ای پسر رسول خدا! این زُنار را شما با دست خود قطع کنید. امام رضا (ع) کاردی خواستند و آن را قطع کردند. آنگاه به «محمّد بن فضل هاشمی» فرمودند: این سندی را به حمام ببر و پاکش ساز و بر او جامه بپوشان و او و خانواده اش را به مدینه ببر. توضیح دهند در شمال غربی هندوستان و در کنار رودخانه یی به همین نام است و اکنون جزء پاکستان است. [۹۲]. جاثلیق به فتح مثلثه، لقب رئیس ترسایان در بلاد اسلام است که زیر دست «بطریق انطاکیه» است. بعد از جاثلیق، «مطران» است و بعد از آن «أسقف» و بعد از آن «قسيس» و بعد از آن «شماس». [۹۳]. چهل جاثلیق از بزرگان بکشت پیامد صلیبی گرفته به مشرفدوسیزُنار رشته مانندی (است) که ترسایان بر میان بندند. [۹۴]. دو: روی عن أبي إسماعيل السندی قال: سمعت بالهند أن لله في العرب حجّة فخرجت منها في الطلب فدللت على

الرضا(ع) فقصدته فدخلت عليه وانا للاحسن من العريبه كلمه فسلمت بالسنديه فرد علي بلغتي، فجعلت اكلمه بالسنديه وهو يجيني بالسنديه فقلت له: اني سمعت بالسند ان لله حجه في العرب فخرجت في الطلب فقال بلغتي: نعم انا هو. ثم قال: فاسئل عما تريد، فسألته عما اردته فلما اردت القيام من عنده. قلت: اني للاحسن العريبه. فادع الله ان يلهمنيها لأتكلم بها مع أهلها فمسح يده على شفتي فتكلمت بالعريبه من وقتي؛ [۹۵]. ابو اسماعيل سندی گفت: در دیار هند شنیدم که خداوند در میان عرب حجّتی دارد. از سرزمین هند در جستجوی آن حجّت به در آمدم. به سوی حضرت رضا(ع) راهنمایی شدم. آهنگ او کردم تا اینکه بر او وارد گشتم در حالی که یک واژه عربی را به نیکی نمی دانستم. بر او به زبان سندی سلام دادم. سلام را به زبان سندی پاسخ داد. به زبان سندی شروع به سخن کردم و او پاسخ مرا به زبان سندی می داد. به او گفتم: من در سرزمین سند شنیدم: خداوند، در میان عرب حجّتی دارد، از این رو در طلب او از آن جا بیرون آمدم. او به زبان من گفت: آری. آن حجّت، من هستم. سپس فرمود: هر چه می خواهی بپرس. من چیزهایی را که می خواستم پرسیدم. آنگاه که می خواستم از محضرش برخیزم. گفتم: من عربی را نیک نمی دانم، از خداوند بخواه که به من الهام فرماید تا با عربی زبانان به زبان عربی سخن گویم. دستش را به لب من مالید. از آن هنگام به زبان عربی سخن گفته ام.

به زبان اهل نوبه

یک: روی واضح عن الرضا قال: قال أبي موسى (ع) للحسين بن ابي العلاء: اشتر لي جاريه نوبيه فقال الحسين: اعرف والله جاريه نوبيه نفيسه احسن ما رأيت من النوبه. فلولا خصله لكانت من يأتيك. فقال: وما تلك الخصله؟ قال: لاتعرف كلامك وانت لاتعرف كلامها. فتبسم. ثم قال: اذهب حتى تشتريها. قال: فلما دخلت بها إليه قال لها بلغتها: ما اسمك؟ قالت: مونسه. قال: أنت لعمرى مونسه. قد كان لك اسه غير هذا، كان اسمك قبل هذا حبيبه قالت: صدقت. ثم قال: يابن أبي العلاء إنها ستلد لي غلاماً لا يكون في ولدي سخى منه ولا أشجع ولا أعبد منه. قال: فما تسميه حتى أعرفه؟ قال: اسمه ابراهيم. [۹۶]. امام رضا(ع) نقل کردند که: پدرم به حسین بن علا فرمودند: برای من کنیزی نوبی بخر. حسین بن علا گفت: به خدا سوگند من کنیز نوبی ارجمندی را می شناسم که نیکوتر از او در میان نوبیان ندیده ام، و اگر یک خصلت وجود نداشت او کسی بود که به نزد شما می آمد. فرمود: آن خصلت چیست؟ حسین بن علا؛ گفت: او سخن شما را نمی فهمد و شما زبان او را نمی دانید. حضرت، لبخند زدند و فرمودند: برو او را بخر. حسین بن علا گفت: وقتی آن کنیز را پیش حضرت آوردم، حضرت به زبان اهل نوبه پرسید: نام تو چیست؟ گفت: «مونسه» فرمود: به جانم سوگند تو مونسه ای (انس گیرنده) و تو غیر از این، نام دیگری نیز داری. اسم تو پیش از این «حبیبه» بود. گفت: راست گفتم. سپس به حسین بن علا فرمود: بی تردید، این کنیز برای من پسری می آورد که در فرزندان من بخشنده تر، شجاعتر و نیایش کننده تر از او نیست. حسین بن علا پرسید: نام آن پسر را چه می نهید تا او را بشناسیم؟ حضرت فرمود: ابراهیم. توضیحی به منطقه ای در امتداد ساحل نیل است. از جنوب اسوان تا «دنقله» در سودان، قسمتی را که در مصر، بین اسوان و وادی «حلفا» واقع است، «نوبه سفلی» و قسمت دیگر را که در سودان واقع است، «نوبه علیا» نامند. مردم آن جا به لغت خاص خود، زبان نوبی، سخن می گویند. فراعنه مصر به جهت تأمین راه تجارتي به سودان در این منطقه شهرها و قلعه ها و پرستشگاه های بسیار بنا کردند. در نیمه قرن چهارم میلادی مسیحیان بر آن ناحیه تسلط یافتند. از آغاز ظهور اسلام، دین اسلام در نوبه رواج یافت و سرانجام با فتح «دنقله» به دست مسلمانان، دولت مسیحیان در این منطقه منقرض گشت. هم اکنون نیمی از سرزمین نوبه جزء مصر و نیم دیگر جزء سودان است. [۹۷].

زبان زطی

زطّ به ضم اوّل و تشدید طاء گروهی از مردم هند هستند که به زبان هندی به آنان جتّ می گویند. [۹۸]. یک: إن أمير المؤمنين(ع)

لَمَّا فرغ من أهل البصرة أتاه سبعون رجلاً من الزُّطِّ فسَلَّموا عليه و كَلَّموه بلسانهم فرَدَّ عليهم بلسانهم. ثمَّ قال لهم: إنِّي لست كما قلتُم. انا عبد الله مخلوه. فأبوا عليه وقالوا: أنت هو. فقال لهم: لئن لم تنتهوا و ترجعوا عَمَّا قُلْتُم الى الله لا قتلنكم. فأبوا أن يرجعوا و يتوبوا فأمر أن يحفر لهم آباراً فحُفرت ثمَّ خرق بعضها إلى بعضٍ ثمَّ قذفهم فيها ثمَّ طَمَّ رثوسها ثمَّ الهبت النار في بئرٍ منها ليس فيها احد منهم فدخل الدخان عليهم فماتوا. [۹۹]. پس از فراغت امام علی (ع) از پیکار با اهل بصره (پس از جنگ جمل)، هفتاد مرد از «زط» پیش او آمدند، بر او سلام کردند و با زبان خویش با او سخن گفتند، حضرت علی (ع) به همان زبان، سلام آنان را پاسخ دادند. سپس فرمودند: من آن گونه که شما گفته اید، نیستم. من بنده آفریده خدایم. آنان نپذیرفتند و گفتند: تو همانی (یعنی تو خدایی). حضرت علی (ع) فرمود: اگر دست بر ندارید و از آنچه گفته اید به سوی خداوند باز نگردید، حتماً شما را می کشم. آنان نپذیرفتند که برگردند و توبه کنند. آن حضرت فرمان دادند تا چاههایی برای آنان بکنند. چاهها کنده شد. سپس بین چاهها شکاف ایجاد کردند و آنان را در آن چاهها افکندند و سر آنها را پوشاندند و در یکی از چاهها که کسی نبود آتش افروختند. و آنها بر اثر دود جان سپردند.

به زبان یونانی

یک: در برخی از روایات، تسلط امامان، بر زبان یونانی به جلوه نشسته است: واعلم یا مفضل إن اسم هذا العالم بلسان اليونانية الجاری المعروف عندهم «قوسموس» و تفسیره الزینة و كذلك سمتة الفلاسفة و من ادعی الحکمة؛ [۱۰۰]. بدان ای مفضل، نام این جهان به زبان یونانی که اکنون پیش آنان شهرت دارد، «قوسموس» به معنای زیور است. فیلسوفان و مدعیان حکمت، این گونه بر آن، نام نهاده اند. و در رقعہ منقول، به امام زمان (ع) چنین خطاب شده است: «والمترجم بالیونانی». [۱۰۱]. «مترجم» اگر اسم فاعل باشد یعنی کسی که سخن را به زبان یونانی باز می گرداند.

به زبان عبرانی (عبری)

«عبرانی» نام اول قوم یهود است که بعدها کلمه «اسرائیلیان» جای آن را گرفت (بنی اسرائیل) و در آخر «یهود» نامیده شدند. (در عصر اسارت بابلیان) چون ابراهیم از گذرگاه فرات گذشته به اراضی فلسطین درآمد، کنعانیان وی را به عبرانی ملقب کردند و بعد از آن، لقب مذکور در خانواده او باقی ماند و آنان در نزد مصریان و فلسطینیان نیز بدین لقب معروف گشتند. عبری، زبانی است از شعب زبان های سامی که اسرائیلیان با آن سخن می گفتند و تورات بدین زبان است. [۱۰۲]. یک ...: ثمَّ أخرج الهارونی من کتبه کتاباً مکتوباً بالعبرانية فأعطاه علیاً (ع) فنظر فيه علی (ع) فبکی، فقال له الهارونی: ما یبکیک؟ فقال له علی (ع): یا هارونی هذا فیه اسمی مکتوباً فقال اليهودی: إنّه کتاه بالعبرانية وانت رجه عربیه. فقال له علی (ع): ویحکک یا هارونی هذا اسمی. اما فی التوراة اسمی «هاییل» و فی الانجیل «حیدار» فقال له اليهودی: صدقت و ألمدی لا اله الا هو انه لخط ابی هارون و املاء موسی بن عمران توارثته الاباء حتی صار إلی؛ [۱۰۳]. هارونی نوشته ای را به زبان عبرانی از آستین در آورد و به علی (ع) داد. حضرت علی (ع) به آن نظر انداختند و گریستند. هارونی به آن حضرت گفت: چه چیز شما را به گریه آورد؟ حضرت فرمودند: ای هارونی! در این نوشته، نام من نگاشته شده است. یهودی گفت: این نوشته به زبان عبرانی است و شما عربید. حضرت علی (ع) به او فرمودند: شگفتا از تو ای هاورنی: این نام من است اسم من در تورات، «هاییل» و در انجیل «حیدار» است. آنگاه یهودی به آن حضرت گفت: راست گفتی. سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، این نوشته پدرم هارون و ایراد شده به زبان موسی بن عمران است. نیاکان من این را به ارث برده اند تا اکنون که به من رسیده است. دو: علی الجامعی قال: قلت لابی عبدالله (ع): جعلت فداک إنا نأکل ذبایح أهل الكتاب و لاندري یسمون علیها ام لافقال: إذا سمعتم قدسموا فکلوا. ألدري ما یقولون علی ذبایحهم؟ فقلت: لا. فقرأ کأنه یشبه یهودی قد هذها ثم قال:

به‌دا امروا فقلت: جعلت فداک ان رایت ان نکتبها؟ فقال: اکتب «نوح ایوا ادینوا یلهیز مالحوا عالم اشرسوا اورضوا بنو یوسعه موسق دغال اسطحوا»؛ [۱۰۴]. عامربن علیّ جامعی گفت: به امام صادق(ع) گفتم: جانم به فدایتان باد. ما حیوانات ذبح شده به دست اهل کتاب را می‌خوریم و نمی‌دانیم آیا هنگام ذبح نام خداوند متعال را ذکر می‌کنند یا نه؟ حضرت فرمود: زمانی که شنیدید نام خداوند را ذکر می‌کنند، بخورید. آیا می‌دانی آنان برای ذبح حیواناتشان چه می‌گویند؟ گفتم: نه. آن حضرت چونان یک یهودی که با شتاب بخواند، قرائت کرد و فرمود: به چنین قرائتی مأمور شده‌اند. گفتم: جانم به فدایتان باد. صلاح می‌دانید بنویسم؟ فرمود: بنویس: «نوح ایوا ادینوا یلهیز مالحوا عالم اشرسوا اورضوا بنو یوسعه موسق دغال اسطحوا»، (این قسمت، غیر عربی است).

به زبان رومی

در قرآن کریم سوره ای به نام «روم» هست، در روایات نیز این واژه بسیار مطرح شده است. از این رو توجه به مرزهای آن در جغرافیای کهن و در زمان باستان ضرورت دارد. «روم» قرآن و روایات، محدود به ایتالیای کنونی نیست. دهخدا در یادداشتهای خود آورده است: «در اصطلاح مسلمین و مورخان اسلامی مراد از روم، آسیای صغیر و توابع آن است. بدین توضیح که دولتهای جمهوری و امپراطوری روم چون وسعت پیدا کرد و تا حدود آسیای صغیر مسخر آنان شد، از قرن پنجم میلادی به آن طرف منقسم به غربی و شرقی شد. غربی همان ایتالیا بود به پایتختی شهر رم، و شرقی، آسیای صغیر به پایتختی استانبول. بدین مناسبت، آن قسمتهای آسیای صغیر و استانبول را حتی بعد از ورود سلجوقیان و ترکان هم روم و رومیه می‌گفتند. چنان که مولانا جلال الدین بلخی را به مناسبت اقامت در «لارمه» و «قونیه» آسیای صغیر، رومی نام دادند. بیزانس، نام خود قسطنطنیه بوده است. بعد بر همه مملکت روم (آسیای صغیر) اطلاق شده». [۱۰۵]. یک: امیرالمؤمنین(ع) به پرسش شخصی به زبان رومی پاسخ دادند. [۱۰۶]. دو: امام سجّاد(ع) خط رومی دیوار زندان را خواندند. [۱۰۷]. سه: امام موسی بن جعفر(ع) با رومیان به زبان رومی سخن می‌گفتند. [۱۰۸]. چهار: امام رضا(ع) با کنیز رومی به زبان رومی به گفتگو پرداختند. [۱۰۹]. پنج: امام هادی(ع) به زبان رومی نامه نگاشتند و [...] شش: (عن علیّ بن الحسین(ع)) فدفعنا إلى السّجن فقال أصحابی: ما أحسن بنیان هذا الجدار؟ فترأطن أهل الرّوم بینهم فقالوا: ما فی هؤلاء صاحب دمٍ إن کان إلاّ ذلک یعنی فمکتنا یومین ثمّ دعانا وأطلق عنا؛ [۱۱۱]. از امام سجّاد(ع) نقل شده است که فرمود: ما به زندان برده شدیم، یاران من گفتند: ساختار این دیوار چه نیکوست! رومیان به زبان رومی به هم گفتند: اگر در میان این گروه، ولیّی دمی باشد، اوست. و مقصودشان من بودم. پس از آن، ما دو روز در زندان ماندیم آنگاه ما را فراخواند و آزاد کرد. این رخداد، این گونه نیز روایت شده است: وکان علیه کتابه بالرّومیة فقرأها علیّ بن الحسین(ع) فترأطن الروم بینهم وقالوا: ما فی هؤلاء من هو أولى بدم المقتول من هذا یعنون علیّ بن الحسین(ع)؛ [۱۱۲]. بر آن دیوار، نوشته ای به زبان رومی بود، امام سجّاد(ع) آن را خواندند. آنگاه رومیان، به زبان رومی به هم گفتند: در میان اینان، کسی از این مرد شایسته تر به خون مقتول نیست، مقصودشان، امام سجّاد(ع) بود. هفت: عن محمّد بن علیّ الحلّبی قال: سمعت ابا عبدالله(ع) یقول: لَمَّا اتی بعلیّ بن الحسین(ع) یزید بن معاویة - علیهما لعاینُ الله - ومن معه جعلوه فی بیت فقال بعضهم: إنّما جعلنا فی هذا البیت لیقع علینا فیقتلنا فراعن الحرس فقالوا: انظروا إلى هؤلاء یخافون ان تقع علیهم البیت وأنما یخرجون غدّاً فیقتلون. قال علی بن الحسین(ع): لم یکن فینا احه یحسن الرطانة غیری والرطانة عند اهل المدینة: الرومیة؛ [۱۱۳]. امام صادق(ع) می‌فرمود: هنگامی که امام سجّاد(ع) و همراهانشان را پیش یزید بن معاویة - لعنت خداوند بر آنان باد - بردند، ایشان را در خانه ای قرار دادند. برخی از همراهان آن حضرت گفتند: ما را به این خانه آورده‌اند تا بر سر ما فرود آید و کشته شویم. نگهبان، این سخن را برای یکدیگر ترجمه کردند و گفتند: به اینان نگاه کنید، می‌ترسند که خانه برایشان فرود آید با این که فردا از این جا خارج می‌گردند و به قتل می‌رسند. امام سجّاد(ع) فرمودند: هیچ کس در بین ما غیر از من «رطانه» را نیک نمی‌دانست. (رطانه، پیش مردم مدینه، زبان رومی است). هشت: عنّ یاسر الخادم قال: کان علّمان

أبي الحسن (ع) في البيت سقالبه وروم فكان ربوالحسن (ع) قريبا منهم فسمعهم بالليل يتراطنون بالسقالبه والروميّه ويقولون: إنا كنا نفتصد في بلادنا في كل سنة ثم لم نفتصد ههنا فلما كان من الغد وجه أبو الحسن (ع) إلى بعض الأطباء فقال له: افضد فلاناً عرق كذا وكذا وافصد فلاناً عرق كذا وكذا [۱۱۴...]. ياسر خادم گفت: در خانه امام رضا (ع) غلامان سقلبی و رومی وجود داشتند. آن حضرت، به آنان نزدیک بودند، شنیدند که شبانگاه به زبان سقلبی و رومی می گفتند: ما هر سال در دیار خویش، فصد می کردیم لیکن در این جا فصد نکردیم. چون شب سپری شد و روز فرا رسید، امام رضا (ع) طیبی را طلبیدند و به او گفتند: از فلان غلام، این رگ را فصد کن و از بهمان، آن رگ را... توضیح فصد نوعی رگ زدن و خون گرفتن است، این کار، یکی از شیوه های درمانی دیرینه است. نه: فأتوه بجاریه رومیّه فكلّمها بالروميّه والجائليق يسمع وكان فهماً بالروميّه فقال الرضا (ع) بالروميّه: أيما أحب إليك محمّد أم عيسى؟ فقالت: كان فيما مضى عيسى أحب إليّ حين لم أكن عرفت محمّداً فأما يعد ان عرفت محمّداً فمحمّد الآن أحب إليّ من عيسى ومن كلّ نبی؛ [۱۱۵]. کنیزی رومی نزد او آوردند، حضرت، به زبان رومی با آن کنیز سخن گفتند. و جائلیق که رومی می دانست، می شنید. امام رضا (ع) به زبان رومی به آن کنیز گفتند: محمّد پیش تو محبوبتر است یا عیسی؟ پاسخ داد: در گذشته تا هنگامی که محمّد را نمی شناختم، عیسی برایم محبوبتر بود، اما پس از این که محمّد را شناختم، اکنون او پیش من از عیسی و از هر پیامبری محبوبتر است. [۱۱۶]. ب.

به زبان حبشی

یک: روی عن ابن ابی حمزه قال: كنت عند ابی الحسن موسی (ع) اذ دخل علیه ثلاثون مملوكاً من الحبشه اشتروا له فتكلم غلاه منهم فكان جميلاً بكلام فاجابه موسی (ع) بلغته فتعجب الغلام وتعجبوا جميعاً وظنوا أنه لا يفهم كلامهم فقال له موسی (ع): إني لادفع إليك مالاً فادفع الي كل منهم ثلاثين درهماً فخرجوا وبعضهم يقول لبعض: إنه افصح منا بلغاتنا وهذه نعمه من الله علينا. قال علي بن ابی حمزه فلمّا خرجوا قلت: يا ابن رسول الله رأيتك تكلم هؤلاء الحبشيين بلغاتهم قال: نعم. قال: وأمرت ذلك الغلام من بينهم بشيء دونهم. قال: نعم. امرته ان يستوصي باصحابه خيراً وان يعطى كل واحد منهم في كل شهر ثلاثين درهماً لأنه لما تكلم كان اعلمهم فأنه من ابناء ملوكهم فجعلته عليهم واوصيته بما يحتاجون اليه وهو مع هذا غلاه صدق. ثم قال: لعلك عجبت من كلامي اياهم بالحبشه. قلت: اي والله. قال: لا تعجب فما خفي عليك من أمری أعجب وأعجب وما ألهذی سمعته مني الا كطائر أخذ بمنقاره من البحر قطرةً افترى هذا اللهذی يأخذه بمنقاره ينقض من البحر والإمام بمنزلة البحر لا ينفد ما عنده وعجائبه أكثر من عجائب البحر؛ [۱۱۷]. از ابن ابی حمزه، روایت شده است که گفت: من در محضر امام هفتم بودم، سی برده که از حبشه برای آن حضرت، خریده بودند وارد شدند. یکی از آنان سخن گفت و خوش سخن بود. امام هفتم (ع) به زبان حبشی به او پاسخ دادند. آن غلام، شگفت زده شد و همه غلامان، تعجب کردند. آنان می پنداشتند که آن حضرت، سخنان را نمی فهمند. امام هفتم (ع) به او فرمودند: من مالی را به تو می پردازم، تو به هر یک از غلامان سی درهم بپرداز. غلامان بیرون رفتند و برخی از آنان به برخی دیگر می گفت: آن حضرت به زبان ما فصیحتر از ماست و این نعمتی از سوی خداوند بر ماست. علی بن حمزه گفت: آنگاه که غلامان، بیرون رفتند، من گفتم: ای پسر رسول خدا! دیدم که شما با حبشیها به زبان حبشی سخن می گوید. فرمود: آری. گفت: شما تنها به آن غلام فرمان دادید. فرمود: آری: فرمان دادم که یارانش را سفارش به نیکی کند و به هر کدام از آنان ماهانه سی درهم بپردازد. از سخن گفتنش معلوم شد که داناترین آنها بود. او از پسران شاهان آنان است از این رو او را بر آنان گماشتم و درباره نیازمندی هایشان سفارش کردم، علاوه بر همه اینها وی غلام راستی پیشه ای است. سپس فرمود: شاید تو از سخن گفتن من با آنان به زبان حبشی شگفت زده شدی؟ گفتم: آری به خدا سوگند. فرمود: تعجب مکن. آن چه از کار من بر تو پوشیده مانده، شگفت تر و تعجب آمیزتر است. آن چه شنیدی نیست مگر مانند پرنده ای که با منقارش از دریا قطره ای بگیرد. آیا می پنداری با یک قطره، از آب دریا می کاهد؟ امام به گونه

دریاست، آن چه دارد پایان نمی پذیرد و شگفتیهای او از دریا بیشتر است. قبلاً یاد آور شدیم که حضرت ابوطالب (ع) پیش از مرگ به زبان حبشی اظهار اسلام کرد. [۱۱۸]. و این سند آگاهی او و پیامبر اکرم (ص) به زبان حبشی است. در این جا باید از داستان زیبای بلال حبشی یاد کنیم: او در ستایش حضرت رسول (ص) به زبان حبشی گفت: اَرَهَ بَرَه کنگره‌گر اکر اَمَنْدَرَه [۱۱۹] وی آگاه بود که پیامبر اکرم (ص) زبان حبشی را می دانند. حبشه از ممالک آفریقای شمالی است که در جنوب غربی دریای احمر قرار دارد.

به زبان ترکی

یک: قال ابن فرقد: كنت عند أبي عبدالله (ع) وقد جاءه غلامٌ أعجمه برسالةٍ يهذي ولا يعبره حَيِّظننت أنه لا يظهره. فقال له: تكلم بآي لسانٍ شئت سوى العربية فأنك لاتحسها فأنى أفهم بكلمة التركية فردّ عليه الجواب فمضى الغلام متعجباً؛ [۱۲۰]. ابن فرقد گفت: من پیش امام صادق (ع) بودم غلامی غیر عرب پیامی آورد که آن را ناهنجار ادا می کرد و نمی توانست درست تعبیر کند، به گونه ای که پنداشتم او واژه ها را آشکار نمی سازد. حضرت به او فرمود: چون عربی را نیک نمی دانی به هر زبانی که می خواهی سخن بگو؛ من زبان ترکی را می دانم (او به ترکی سخن گفت) امام، پاسخ او را دادند وی شگفت زده رفت. دو: عن ابی هاشم الجعفری قال: كنت بالمدينة حتى مرّ بها «بغا» أيام الواثق في طلب الأعراب فقال ابوالحسن: اخرجوا بنا حتى ننظر الى تعبیه هذا التركي فخرجنا فوقفنا فمرّت بنا تعبيته فمرّ بنا تركي فكلّمه ابوالحسن (ع) بالتركية فنزل عن فرسه فقبّل حافر دابته قال: فحلفت التركي فخرجنا لك الرجل؟ قال: هذا نبی؟ قلت: ليس هذا نبی. قال: دعاني باسم سميت به في صفري في بلاد الترك ما علمه احه إلا الساعة. [۱۲۱] ابو هاشم جعفری گفت: من در مدینه بودم تا این که گذر «بغا» (یکی از فرماندهان ترک دوران بنی عباس) در زمان «الواثق» به مدینه افتاد. او در جستجوی اعراب بود. امام هادی (ع) فرمودند: ما را بیرون ببرید تا آرایش نظامی این مرد ترک را بنگریم. بیرون آمدیم و ایستادیم. سپاه او گذشت. یک مرد ترک به ما برخورد کرد. امام هادی (ع) به زبان ترکی با او سخن گفتند. وی از اسب پایین آمد و سم اسب حضرت را بوسید. من آن مرد ترک را سوگند دادم و گفتم: حضرت با تو چه گفت؟ مرد ترک از من پرسید: این مرد، پیامبر است؟ گفتم: نهگفت: مرا با نامی خواند که هنگام خردسالی ام در دیار ترکان به این نام خوانده می شدم و تاکنون هیچ کس آن را نمی دانست. به زبان صقلی (سقلابی، صقلابی) این واژه ها سه کار برد دارد: ۱- به سرزمینی گفته می شود که در جوار خزر و بین بلغارستان و قسطنطنیه واقع شده است؛ [۱۲۲]. ۲- به مردمی که در آن سرزمین زیست می کنند؛ مثل مردم چک و اسلواکی و یوگوسلاوی سابق؛ [۱۲۳]. ۳- به زبانی که مردم آن سرزمین با آن سخن می گویند. [۱۲۴]. یک: عن علی بن مهزیار قال: أرسلت إلى أبي الحسن الثالث (ع) غلامی وكان صقلابياً فرجع الغلام إلى متعجباً فقلت له: مالک یا نبی؟ قال: وكيف لا أتعجب؟ مازال يكلمني بالصقلابيه كأنه واحه منّا فظننت أنه إنما أراد بهذا اللسان كيلا يسمع بعض الغلمان مادار بينهم؛ [۱۲۵]. علی بن مهزیار گفت: غلامم را که صقلابی بود به محضر امام هادی (ع) فرستادم. او شگفت زده باز گشت. گفتم: پسر کم تو را چه شده است؟ پاسخ داد: چرا شگفت زده نباشم؛ آن حضرت پیوسته با من به زبان صقلابی سخن گفت، گویا که او یکی از ما بود. من پنداشتم آن حضرت با این زبان سخن می گوید تا برخی از بردگان نشنوند. دو: انّ أبا الحسن الاول (ع) لم يكن يرى له وله فأتاه يوماً اسحاق ومحمد أخواه وأبو الحسن يتكلم بلسانٍ ليس بعربيّ فجاء غلامه سقلابي فكلّمه بلسانه؛ [۱۲۶]. فرزندان موسی بن جعفر (ع) دیده نشده بودند. یک روز اسحاق و محمد، دو برادرشان به محضرشان آمدند. آن حضرت به زبانی که عربی نبود سخن می گفتند. آنگاه برده ای سقلابی آمد، آن حضرت به زبان سقلابی با او سخن گفتند. [۱۲۷].

باورقی

- [۲] بصائر الدرجات، ص ۲۴۶.
- [۳] بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۲۹۴.
- [۴] همان، ج ۱۴، ص ۱۱۲.
- [۵] این اشعار از عوفی است.
- [۶] ابراهیم (۱۴)، ۴.
- [۷] المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۵.
- [۸] همان.
- [۹] وی (الثقة الجلیل والمحدث النیل، شیخ القمیین ابو جعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفار) در سال ۲۹۰ق. زندگی را بدرود گفته است. او از اصحاب امام حسن عسکری (ع) بوده.]
- [۱۰] بصائر الدرجات، ص ۲۴۵.
- [۱۱] «بتلثه وسبعین» نیز نقل شده است، بنگرید به: بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۳۳.
- [۱۲] علل الشرائع، ص ۵۳؛ معانی الأخبار، ص ۲۰؛ بصائر الدرجات، ص ۲۴۵ و ۲۴۶.
- [۱۳] جمعه (۶۲)، ۲.
- [۱۴] انعام (۶)، ۹۲.
- [۱۵] همان، آیه ۱۹.
- [۱۶] بصائر الدرجات، ص ۲۴۶؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۳۱.
- [۱۷] بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۸۹.
- [۱۸] همان، ج ۳۵، ص ۷۸.
- [۱۹] کشور حبشه که اکنون به نام «اتیوپی» شهرت یافته است در خاور آفریقا قرار دارد.
- [۲۰] بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۷۷.
- [۲۱] بصائر الدرجات، ص ۲۴۷. عطار گفت: سر یک ذره چون بودش عیان امی آمد کوز دفتر بر مخوان.
- [۲۲] بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۲۷ و ۴۷۴ و ۴۹۷؛ نک: صحیح بخاری، ج ۴، ص ۶۶؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۱۵.
- [۲۳] علامه مجلسی فرمود: وکیف لایعلم من کان عالماً بعلوم الأولین والآخرین، و چگونه خواندن و نوشتن نمی داند کسی که دانش های اولین و آخرین را می داند (بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۳۴).
- [۲۴] بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۶. امام حسن مجتبی (ع) پس از وصف دو شهر بزرگ که به زبان های گوناگون، سخن می گفتند، فرمودند: «انا اعرف جميع تلك اللغات وما فيها و ما بينهما وما عليها حجة غیری والحسین أخی» (بصائر الدرجات، ص ۳۵۹).
- [۲۵] بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۴۱.
- [۲۶] بصائر الدرجات، ص ۳۵۸، و بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۸۵ و ج ۲۶، ص ۱۹۲.
- [۲۷] همان، ج ۴۷، ص ۱۱۹.
- [۲۸] بصائر الدرجات، ص ۳۵۳؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۹۱ و ج ۴۷، ص ۸۱.
- [۲۹] بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۳۳، روایت ۵.
- [۳۰] همان، ج ۴۹، ص ۸۰.
- [۳۱] مقصود از «دریّه» فارسی دری، یعنی همین فارسی کنونی و متداول است که پس از اسلام رواج عمومی یافته است.

- [۳۲] بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۷۵.
- [۳۳] همان، ج ۱۰۲، ص ۵۵.
- [۳۴] همان، ج ۲۶، ص ۱۹۰، و ج ۴۹، ص ۷۸؛ عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۲، ص ۲۲۸ (این روایت دنباله دارد).
- [۳۵] همان، ج ۵۰، ص ۲۶۸.
- [۳۶] قاموس المحيط، چاپ سنگی، ص ۳۸. و نگاه کنید به قسمت بیان از بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۸۷.
- [۳۷] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۰.
- [۳۸] همان ج ۱، ص ۲۸۰ و ۲۸۱؛ نک: بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۶۱، ۳۴۷، ۳۸۷ و ج ۲۵، ص ۱۶۳، ۳۵۲، ۳۵۴ و ج ۲۶، ص ۳۰، ۱۴۱، ۱۹۰ و ج ۴۹، ص ۸۷.
- [۳۹] بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۱۹۰.
- [۴۰] گفتنی است: تعبیر «فصل الخطاب» در قرآن کریم نیز به کار رفته است: «وشددنا ملکه و آتیناه الحکمه و فصل الخطاب» (ص ۲۰) و در حدیث آمده است: و قال النبی (ص) فیما سأل ربه «رب زدنی علماً»: فهی الزیاده التي عندنا من العلم الذی لم یکن عند أحد من أوصیاء الانبیاء ولا ذریه الأنبیاء ولا ذریه الأنبیاء غیرنا فبهذا العلم علمنا البلیا والمنايا و فصل الخطاب (بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۶۵).
- [۴۱] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۸ و ۳۸۹.
- [۴۲] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۸ و ۳۸۹.
- [۴۳] احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۳۸۴.
- [۴۴] احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۳۸۴.
- [۴۵] رعد(۱۳)، ۳۹.
- [۴۶] نحل(۱۶)، ۴۳ و انبیاء(۲۱)، ۷.
- [۴۷] بحارالانوار، ج ۹، ص ۱۲۵.
- [۴۸] نهج البلاغه، خطبه ۹۳ و ۱۸۹، احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۳۸۴.
- [۴۹] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰ (باب ۱، ح ۲۱).
- [۵۰] همان، (ج ۹۷، ص ۵۷) نقل شده که او گفت: شاه زنان.
- [۵۱] همان.
- [۵۲] همان، ج ۴۶، ص ۱۰، ح ۲۱. البته در ج ۹۷، ص ۵۷ آمده است: گفت: آریه. گفتنی است: این حدیث با توجه به نقلهای گوناگونی که از آن وجود دارد، تنظیم شده است. نک: بصائر الدرجات، ص ۳۵۵ (جزء هفتم، باب ۱۱، حدیث ۸)؛ بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۷۱ و ج ۱۰۰، ص ۵۷.
- [۵۳] امیر المؤمنین(ع) قال بلسان الاصفهان: اروت این وس. ای الیوم حسبک هذا. (نک: بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۳۰۱، روایت ۳۲) گمان من این است که جمله «اروت این وس» تحریف «امروت این بس است» ولی چون ناقلان، عرب بوده اند خوب ضبط نکرده اند و شاید در آن روزگار اصفهانی ها این گونه سخن می گفته اند.
- [۵۴] بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۱۹ (باب ۵، روایت ۱۶۲).
- [۵۵] همان، ج ۵۶، از ص ۹۲ به بعد. گفتنی است تعابیر فارسی از امام صادق(ع) در این جلد بسیار زیاد است.
- [۵۶] المهاوش: ما غُصِبَ و سُرق (قاموس المحيط، ج ۲، ص ۲۹۴).
- [۵۷] النهابر: المهالك. (قاموس المحيط، ج ۲، ص ۱۵۱).

- [۵۸] بصائر الدرجات، ص ۳۵۶. نک: بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۸۴ (روایت ۷۷).
- [۵۹] عن محمد بن مسلم عن ابی عبدالله (ع) قال مر علیه غلام له فدعاه فقال: یا قین، قال: قلت: وما القین؟ قال: الحداد. ارد علیک فلانۀ علی ان تطعمنا بدرهم خربزه چاشته (...بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۳۴۵، باب ۱۶، روایت ۳۸).
- [۶۰] بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۵۷ (ح ۶۶) و ج ۵۰، ص ۱۵۳ (ح ۴۰).
- [۶۱] همان، ج ۴۲، ص ۷۰ (باب ۱۱۸، ح ۲۲).
- [۶۲] همان، ج ۴۹، ص ۸۰.
- [۶۳] همان، ج ۲۵، ص ۱۳۳.
- [۶۴] بصائر الدرجات، ص ۳۵۶ (ح ۱۳)؛ نک: بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۸۷ (ح ۶).
- [۶۵] بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۷۵.
- [۶۶] بصائر الدرجات، ص ۳۵۳؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۰ (باب ۳، ح ۱۰).
- [۶۷] همان، ص ۳۵۷.
- [۶۸] همان، ص ۳۵۸ (ح ۲)؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۵۷ (ح ۴۶) و ج ۴۹، ص ۸۸. گفتنی است: ابوهاشم جعفری داستان دیگری نیز در ارتباط با فارسی سخن گفتن امام هادی (ع) بدین گونه نقل کرده است: قال: کنت عند ابی الحسن (ع) وهو مجرد فقلت: للمتطبب: آب گرفت. ثم التفت الیّ وتبسم وقال: تظن ان لایحسن الفارسیة غیرک فقال له المتطبب: جعلت فداک تحسنها؟ فقال: اما فارسیة هذا فنعم قال لک: احتمل الجدری ماء. (بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۶ - ب ۳، ح ۱۸).
- [۶۹] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۷ (ح ۱۹).
- [۷۰] گویا پیامبر اکرم (ص) گاه تلمیحاً از واژه های فارسی در گفتار خویش بهره می برده اند: فی حدیث جابر (رض) ان رسول الله (ص) قال لأصحابه: قوموا فقد صنع جابر سوراً؛ در حدیث جابر - که خداوند از او خرسند باد - آمده است: پیامبر اکرم (ص) به اصحاب خویش فرمودند: برخیزید! جابر، برای شما سوری آماده کرده است. در این سخن حضرت، کلمه سور (طعام، خوراک) کاملاً فارسی است. (صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۱۸؛ نهایتاً ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۲۰).
- [۷۱] تمدن هخامنشی، علی سامی، ص ۱۱۱.
- [۷۲] الفهرست، ابن ندیم، ص ۱۹.
- [۷۳] بصائر الدرجات، ص ۳۵۵، بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۸۹، ج ۴۰، ص ۱۷۱، ح ۵۴ و ج ۴۷ و ص ۸۳.
- [۷۴] بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۹۰.
- [۷۵] همان، ج ۴۱، ص ۳۰۲، ح ۳۳ و ج ۴۲، ص ۴۳، ح ۵ و ج ۴۲، ص ۱۴۳.
- [۷۶] بصائر الدرجات، ص ۳۵۳؛ بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۱۹۱، ح ۴، ج ۴۷، ص ۸۰.
- [۷۷] همان، ص ۳۵۴.
- [۷۸] الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۶۳۰، ح ۳۰؛ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۰۵.
- [۷۹] بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۸۱.
- [۸۰] بصائر الدرجات، ص ۳۵۵. گفتنی است که قسمتی از آغاز روایت را حذف کرده ام.
- [۸۱] براساس روایات، زبان حضرت نوح، شریانی بوده است. نگاه کنید به: بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۵۷.
- [۸۲] بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۶۲، ج ۴۰، ص ۲۸۹.
- [۸۳] در یک روایت، متن سخن نبوی آن حضرت، این چنین است: «کیف مالح دیر بیرماکی مالح»: بصائرالدرجات، ص ۳۵۶؛

- بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۸۴ ح ۷۶.
- [۸۴] بصائر الدرجات، ص ۳۶۰.
- [۸۵] فرقان، آیه ۳۹.
- [۸۶] در برخی روایات، «بالقبطیه» آمده است. نگاه کنید به: بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۹۶.
- [۸۷] نساء، آیه ۱۹.
- [۸۸] بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۳۷۳، ح ۱۱.
- [۸۹] همان، ج ۵۰، ص ۱۳۶.
- [۹۰] همان، ج ۵۲، ص ۲۹.
- [۹۱] همان، ج ۴۹، ص ۷۸.
- [۹۲] برهان قاطع، تصحیح: دکتر معین، ج ۲، ص ۱۱۷۲، حاشیه ۹.
- [۹۳] غیاث اللغات، ص ۲۴۲.
- [۹۴] لغت نامه دهخدا، ج ۸، ص ۱۱۳۹۶.
- [۹۵] بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۵۰؛ مدینه المعاجز، ص ۵۱۱.
- [۹۶] همان، ج ۴۸، ص ۶۹.
- [۹۷] الموسوعه العربیه المیسره، ص ۱۸۵۰.
- [۹۸] فی بعض الأخبار «فحلق رأسه زطیة» قیل: هو مثل الصلیب کأنه فعل الزط وهم جنس من السودان والهنود (نهایه ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۰۲). «الزط»: جیل أسود من السیند إلیهم تنسب الثباب الزطیة وقیل: الزط إعراب جت بالهندیة، وهم جیل من اهل الهند (لسان العرب، ج ۷، ص ۳۰۸).
- [۹۹] فروع الکافی، ج ۷، ص ۲۵۹ و ۲۶۰؛ بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۳۰۱ و ج ۲۵، ص ۲۸۷ و ۲۸۸. در بعضی از نسخ به جای عبارت «طم رؤوسها» تعبیر «خمر رؤوسها» ضبط شده است.
- [۱۰۰] بحارالانوار، ج ۳، ص ۱۴۶، ح ۱.
- [۱۰۱] همان، ج ۱، ص ۹۱، ص ۲۸.
- [۱۰۲] نک: فرهنگ معین.
- [۱۰۳] بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۲۲، باب ۴۰، ح ۲۰. البته این قسمتی از روایت است.
- [۱۰۴] بصائر الدرجات، ص ۳۵۴.
- [۱۰۵] لغتنامه دهخدا. استاد قرشی نگاشته است: «روم، امپراطوری بزرگی بود که به متصرفات وسیعی در آسیا و اروپا و افریقا حکومت داشت و ایتالیا نیز قسمتی از آن محسوب می شد.» (نگاه کنید به: قاموس قرآن، ج ۳، ص ۱۴۹. در قرآن کریم آمده است: الم، غلبت الروم؛ سوره روم، آیه ۱ و ۲).
- [۱۰۶] بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۷۱. فقال علی (ع): «قالون» أی اصبت بالزومیة.
- [۱۰۷] همان، ج ۴۰، ص ۱۷۱.
- [۱۰۸] همان، ج ۴۰، ص ۱۷۱.
- [۱۰۹] همان، ج ۴۹، ص ۷۸.
- [۱۱۰] همان، ج ۵۱، ص ۶.

- [۱۱۱] همان، ص ۴۵، ص ۱۷۷.
- [۱۱۲] همان، ج ۴۶، ص ۷۲.
- [۱۱۳] همان، ج ۴۶، ص ۷۰ و در پاورقی همین صفحه آمده است: الرطانه: التكلم بالأعجمیه.
- [۱۱۴] همان، ج ۲۶، ص ۱۹۲ و ج ۴۹، ص ۸۶. فیضرب علی ای یشتد وجعه علی.
- [۱۱۵] همان، ج ۴۹، ص ۷۸.
- [۱۱۶] حضرت علامه مجلسی آورده است که: حضرت امام صادق(ع) در پاسخ یک سؤال پزشکی از اصطلاحات رومی بهره گرفتند. (بحارالانوار، ج ۵۹، ص ۱۴۱).
- [۱۱۷] بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۷۰، باب ۴، ح ۹۳ و ج ۴۸، ص ۱۰۰، ح ۳، ج ۲۶، ص ۱۹۰.
- [۱۱۸] همان، ج ۳۵، ص ۷۸.
- [۱۱۹] بهجۀ الآمال، ج ۲، ص ۴۲۴.
- [۱۲۰] الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۷۵۹، ح ۷۷؛ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۱۹.
- [۱۲۱] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۴، باب ۳، ح ۱.
- [۱۲۲] «سقلاب» ناحیتی است مشرق وی بلغار اندرونی است و بعضی از روس و جنوب وی بعضی از دریای کرز است و بعضی از روم و مغرب وی و شمال وی همه بیابانهای ویرانی شمال است؛ (حدود العالم، ص ۱۰۷).
- [۱۲۳] «این نام به مجموعه اقوامی که در اروپا از سرحداتی «ونسی» تا «اورال» و بخش بزرگی از آسیای مرکزی و جنوبی پخش شده اند، اطلاق می شود. از نظر نژاد، قوم اسلاو، هندو اروپایی است.»؛ (برهان قاطع، تصحیح: آقای دکتر معین، حاشیه ۴، ص ۱۱۴۷).
- [۱۲۴] برای تحقیق بیشتر نگاه کنید به: غیاث اللغات، ص ۴۷۴؛ قاموس المحيط، چاپ سنگی، ص ۳۸؛ بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۸۷ و اثره «سِقْلَبٌ»، «صَيْقَلَبٌ»، «سَقْلَابٌ»، «سَقْلَابِيٌّ»، «سَقْلَابِيٌّ»، «سَقْلَابِيٌّ»، «سَقْلَابِيٌّ»، «سَقْلَابِيٌّ» و «سَقْلَابِيٌّ» همه در فارسی غالباً با سین به کار رفته است و در عربی غالباً با صاد. و گر پارسی باشدش زاد و بوم به صنعاش مفرست و سقلاب و روم سعدی رخ اوچون رخ آن زاهد محرابی بر رخس بر اثر سبلت سقلابی منوچهری در آن تافتن دیده بی خواب کرد گذر بر بیابان سقلاب کرد نظامی.
- [۱۲۵] بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۱۹۱. این روایت، بدین شکل نیز نقل شده است: ما زال یکلّمنی بالسقلابیه کأّنه واحه منّا فظننت أنّه إنّما دار بینهم» نگاه کنید به: بصائر الدرّجات، ص ۳۵۳؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۰.
- [۱۲۶] بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۵۶.
- [۱۲۷] قبلاً در قسمت زبان فارسی گفتیم که حضرت رضا(ع) با غلامان خویش به زبان سقلابی و فارسی سخن می گفتند. بنگرید به: بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۸۸.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۲۴۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

